

فشار طالبان بر هزاره‌جات!

بستن آموزشگاه‌ها به اتهام ترویج عیسویت

Last excuses of Taliban in Hazarajat;
Closing Education Centers Charging Them With Promoting Christian Culture



- در صفحه ۴ -

طالبان صدها حلقه فیلم را آتش زدند گفت‌وگو با عادلہ ادیم، سینماگر دهه شصت



عادلہ ادیم، هنرپیشه شناخته شده سینمای دهه شصت افغانستان است. در چندین فیلم، از جمله فیلم «مردا ره قول اس» نقش بازی کرده است. این فیلم بر اساس داستان کوتاهی از اکرم عثمان، داستان نویس معاصر افغانستان، و با کارگردانی سعید اورکزی ساخته شده است. ادیم مکتب را در لیسه «آمنه فدوی» شهر کابل خوانده و پس از آن، در انستیتوت «پوشکین» روسیه، ادبیات روسی خوانده است. او اکنون با همسر و سه دخترش در هالنند زندگی می‌کند و در آنجا در بخش آموزش نظری رانندگی کار می‌کند.

- در صفحه ۹ -

زنان معترض به دادگاه لاهه: حکم بازداشت سران طالبان صادر شود

نهادهای بین‌المللی خواستار محاکمه آنان شده‌اند. شماری از زنان معترض در «شبکه‌ی زنان جمهوری‌خواه»، درخواست بازداشت هبت‌الله

در بیش‌تر از سه‌ونیم سال حاکمیت سپاه طالبان، زنان و دختران معترض مدام در برابر سیاست‌های وحشیانه‌ی این گروه ایستادگی کرده و بارها از

آخندزاده، رهبر طالبان و عبدالحکیم حقانی، قاضی القضاة این گروه از سوی دادگاه کیفری بین‌المللی را نتیجه‌ی مبارزات زنان افغانستان عنوان کرده‌اند. زنان معترض در اعلامیه‌ای از این درخواست استقبال کرده و گفته‌اند که دادگاه کیفری بین‌المللی از جنایات طالبان آگاه شده و تایید کرده است که این گروه مرتکب «آپارتاید جنسیتی» و «جنایت علیه بشریت» شده‌اند.



- در صفحه ۸ -

هفته نامه

جاده ابریشم

یادنامه از یادرفندگان

سال نهم • شماره ۲۰۴ • شنبه ۱۳ دلو ۱۴۰۳
Saturday • February 01, 2025

<https://jade-abresham.com>

Hamza Ulfat's Relatives: "Taliban shot him"

Hamza Ulfat, a young man about 30, was killed by an armed Taliban intelligence member after he was released from the Taliban prison.

At least, two sources close to Hamza Ulfat told the Silk Way weekly that he was killed in Khadir district of Daikundi province on Thursday, 12 Jan, 2025. On his way home, he was chased by three Taliban intelligence men and then he was shot. Two nights later, around 9:00 pm, 18 Jan, 2025 he died from bleeding of a Taliban intelligence bullet.

These sources said, "When Hamza left Bamyān to Daykondi, he informed his family about his decision. When he arrived in Daykondi, he gave a call his family; but when he was in the hotel, two Taliban intelligence members were in the same hotel at 9:pm and asked



the passengers, Who Hamza Ulfat was. Then Hamza Ulfat introduced himself. After that Taliban took an image of Ulfat's tazkira (national ID) and told him to stay at the hotel."

- Page 6 -

ملای پنهان با جنایت‌های آشکار؛ آیا روز حساب فرامی‌رسد؟



✍️ خالق ابراهیمی

نخست حکمرانی خود بر افغانستان و چه اکنون، مرتکب جنایت‌های ضدبشری بر علیه اقلیت‌های قومی و مشخصاً هزاره‌ها شده است که همه نشانه‌های بارز از نسل‌کشی را نشان می‌دهد. کشتار هزاره‌های بلخ از هفدهم تا بیستم اسد ۱۳۷۷، با فرمان ملا نیازی والی طالبان برای ولایت بلخ انجام شد که با استفاده از تریبیون مسجد برای ستیزه‌جویان طالب جواز کشتار هزاره‌ها برای سه روز را صادر کرد. به تعقیب آن در ولسوالی یکاولنگ ولایت بامیان، فرماندهان و اعضای گروه طالبان غیرنظامیان هزاره را از خانه‌ها بیرون کرده و گروه گروه به رگبار بستند. هزاره‌جات را تحریم اقتصادی کردند تا باشندگان آن مجبور به ترک منطقه و زندگی خود گردند و در نهایت برای نابودی کامل هزاره‌ها به حذف تاریخ و نشانه‌های فرهنگی این قوم روی آوردند و بت‌های بامیان را منفجر کردند. گروه طالبان در این دور نیز دست از ستیز با هزاره‌ها برنداشته و با وضع محدودیت‌های کمرشکن، مالیات سنگین، تصرف سرزمین‌های هزاره و باج‌خواهی عملاً پروژه نسل‌کشی هزاره‌ها را ادامه می‌دهند. گفت‌وگوهای جاده‌ای ابریشم با زنان زندان رفته هزاره در زندان‌های طالبان نشان می‌دهد که وقتی هیچ جرمی از آنها سر نزنده بود، آن‌ها را به جرم هزاره و شیعه بودن شکنجه و زندانی کرده‌اند. به رغم دادخواهی گسترده و طولانی فعالان مدنی هزاره، هزاره‌ها در مورد به رسمیت شناسی «نسل‌کشی هزاره» و جلوگیری از آن اما تاکنون به نظر می‌رسد که این صدا از سوی دادگاه کیفری بین‌المللی ناشنیده باقی مانده است.

کشور تقدیر نیز شده‌اند و در بیرون از کشور به دلیل ناآشنایی با واقعیت‌های افغانستان و صفحات تاریک تاریخ این کشور، وقوع جنایت‌های ضدبشری ناشنیده باقی مانده است. از حکومت‌های شاهی گرفته تا جمهوری‌های دموکراتیک و اسلامی و اکنون امارت طالبانی، جنایت‌های هولناک ضدبشری به تکرار و انواع صورت گرفته اما برای اولین بار یک گروه واپس‌گرای اسلامی به نام طالبان که خاستگاه قومی پشتونی دارند متهم به «آزار و تبعیض جنسیتی» می‌شوند و مورد پیگرد قرار می‌گیرند. خاستگاه قومی رهبران طالبان به این دلیل مهم است که فرهنگ قبیله‌ای جامعه پشتون افغانستان و آموزش‌های محدود و افراط گرایانه مدارس دینی در پرورش اندیشه‌های زن ستیزانه رهبران این گروه تاثیرگذار تمام شده است. هرچند حاکمان افغانستان از شاهی تا جمهوری و اکنون، اکثراً پشتون بوده‌اند اما بسیاری از آن‌ها کابل‌نشین بوده و بسیاری از آن‌ها با فرهنگ و زبان پشتو بیگانه بودند. برخلاف، رهبران طالبان و مشخصاً این دو فرد متهم به آزار و تبعیض جنسیتی، پیشینه روستایی از قبایل پشتون‌های قندهار دارند که اکنون کابل، بلخ، بامیان و هرات را می‌خواهند تبدیل به قندهار کنند. شهرهای بدون زنان، بدون هنر، صدا و رسانه.

سوم: بیابیه‌ای کریم خان و درخواست او برای بازداشت دو رهبر طالبان به جرم آزار جنسیتی، گام نخست برای شناسایی آپارتاید جنسیتی در افغانستان است اما بسنده نیست. از نگاه حقوق‌دانان و فعالان حقوق بشر، گروه طالبان متهم به ارتکاب «نسل‌کشی» (مادر جنایت‌ها) نیز هستند. این گروه چه در دور

درخواست صدور حکم بازداشت انجام شده است. درخواست کریم خان و متهم کردن دو تن از رهبران طالبان به «آزار و تبعیض جنسیتی» سوپه‌های پیدا و پنهان برای این گروه دارد که در این یادداشت تلاش می‌کنم به آن بپردازم.

یکم: درخواست صدور حکم بازداشت برای رهبر غایب گروه طالبان و وزیر عدلیه این گروه به جرم «آزار و تبعیض جنسیتی» به احتمال بالا در جهان بی‌پیشینه است. به عبارت دیگر، گروه طالبان و مشخصاً رهبری این گروه با صدور فرمان‌های زن‌ستیزانه و وضع محدودیت بر زنان، روی تمام حکومت‌های توتالیتر را شسته است. زیرا در دنیای کنونی حکومت و حاکمانی وجود ندارد که به صورت علنی آپارتاید جنسیتی را اعمال کند و بیشتر از نیم جمعیت یک کشور را از تمام حقوق ابتدایی بشری و کرامت‌های انسانی محروم کند و در پس‌خانه‌های ذهن خود این رویا را پروراند که سرنوشت یک ملت را به قرن‌های تاریخ گذشته برگرداند. مشخص است در صورتیکه در اعمال محدودیت بر زنان موفق شود، آنگاه مرحله بعدی از ستیزه‌جویی فرا می‌رسد که با تمام نشانه‌ها و معنویات انسانی امروز در تقابل قرار می‌گیرد و این تقابل فقط از مردم افغانستان هزینه می‌گیرد و فرجام نیکو برای آن وجود ندارد.

دوم: صفحات تاریخ افغانستان پر از جنایت‌های هولناک است که به هیچ یک از این جنایت‌ها رسیدگی نشده و ای بسا که جنایت‌کاران در داخل

به تازگی کریم خان، دادستان ارشد دادگاه کیفری بین‌المللی خواهان صدور حکم بازداشت برای ملا هبت‌الله رهبر گروه طالبان و عبدالحکیم حقانی وزیر عدلیه و قاضی‌القضات این گروه، شده است. کریم خان گفته که به دلیل اعمال «آزار و تبعیض جنسیتی» موجود در افغانستان، درخواست صدور حکم بازداشت برای دو تن از رهبران ارشد طالبان را انجام داده است. این دو تن از چهره‌های تاثیرگذار در میان صفوف طالبان است که آشکارا دیدگاه‌های رادیکال مذهبی دارند و دیدگاه‌های آن‌ها برای رده‌های مختلف طالبان الهام‌بخش تمام می‌شود. ستیزه‌جویی با اقلیت‌های قومی-مذهبی و زنان مواردی است که از سوی رهبران طالبان در طی سالیان دراز تبلیغ و تکثیر شده است و ذهنیت ستیزه‌جویی با دیگر مذاهب، اقلیت‌های قومی و زنان در درون صفوف طالبان تبدیل به یک رسالت دینی شده است. در چنین وضعی طالبان از زمان قدرت گیری دوباره تاکنون محدودیت‌های شدید بر مراسم‌های مذهبی شیعیان افغانستان، آزار و اذیت اسماعیلیان برای تغییر مذهب و در مواردی این گروه متهم به اقدام‌های شدید نظامی بر علیه صوفیان افغانستان نیز هستند. اما ستیزه‌جویی این گروه با زنان بر آفتاب است و در سطوح قوانین و وضع محدودیت تحصیلی، شغلی، سفر و تشکیل داده‌گاهی صحرائی، شکنجه و زندان زنان مواردی است که اکنون روی میز دادستان‌های دادگاه کیفری بین‌المللی قرار دارد و بر اساس آن،



خاستگاه قومی رهبران طالبان به این دلیل مهم است که فرهنگ قبیله‌ای جامعه پشتون افغانستان و آموزش‌های محدود و افراط گرایانه مدارس دینی در پرورش اندیشه‌های زن ستیزانه رهبران این گروه تاثیرگذار تمام شده است. هرچند حاکمان افغانستان از شاهی تا جمهوری و اکنون، اکثراً پشتون بوده‌اند اما بسیاری از آن‌ها کابل‌نشین بوده و بسیاری از آن‌ها با فرهنگ و زبان پشتو بیگانه بودند. برخلاف، رهبران طالبان و مشخصاً این دو فرد متهم به آزار و تبعیض جنسیتی، پیشینه روستایی از قبایل پشتون‌های قندهار دارند که اکنون کابل، بلخ، بامیان و هرات را می‌خواهند تبدیل به قندهار کنند. شهرهای بدون زنان، بدون هنر، صدا و رسانه.



صدور حکم بازداشت رهبر طالبان؛

دادگاه کیفری بین‌المللی و آزمون بزرگ تطبیق عدالت

دکتر روح‌الله کاظمی

گمان می‌کنم ما هنوز یا مسأله‌ی اصلی خویش را نیافته‌ایم، یا به فهم دقیق، وضوح و توضیح عینی آن دست نیافته‌ایم. این در بدترین یا ناامیدوارانه‌ترین تفسیر بدان معناست که ما هنوز ملتی هستیم پیشا-تأسیس: تأسیس دولت-ملت. لذا یادداشت ذیل، تذکری است در همین راستا.

از سه سال به این سو، حلقه‌ی فقدان مشروعیت بر گردن طالبان تنگ‌تر شده و امیدواریم به‌خصوص با توجه به زمزمه‌های قطع کمک‌های مالی از سوی دولت جدید آمریکا و درخواست صدور حکم دست‌گیری رهبر طالبان، ملا هبت‌الله، از سوی دادستان دیوان کیفری بین‌المللی، در روزها اخیر، و اشتداد مبارزات ملی و بین‌المللی، این رژیم بر طناب فقدان مشروعیت به دار آویخته شود. درخواست صدور حکم مزبور هم شجاعانه است هم عادلانه و هم باید شدیداً از سوی مراجع بین‌المللی و کشورهای عضو این دیوان، الزام‌آور و قابل تطبیق باشد. زیرا اگر سایر جنایات طالبان را از قلم بندازیم، تنها طرد بیش از یک‌ونیم میلیون دانش‌آموز دختر از نظام آموزشی، و زندانی کردن نیمی از جامعه (زنان) در خانه‌ها، و تبعات مرگ‌بار آن، آشکارا بزرگ‌ترین جنایت علیه بشریت است. این فقدان می‌تواند اثرات مرگباری بر رژیم طالبان، و شدیدتر از آن بر وضع اقتصاد عمومی جامعه بگذارد.

اما خیره‌سری این رژیم خیره‌سر نه عارضه‌ی مقطعی بل ویژگی ذاتی این رژیم است. رژیم تروریستی-نژادآیین طالبان، از همان آغاز با تغلب و استبداد ظهور نمود و بنا به اقتضای ماهیت‌اش، انبوهی از محدودیت‌های کشنده علیه جامعه وضع کرد. هر فرمانی که علیه جامعه صادر کرده و در هر فضا یا نهادی که دست‌وپای زنان را در آنجا قلع و قمع نمود، برخاسته از خصصت ذاتی این رژیم بود. اساساً چگونه رژیمی که در طول دوران ظهورش با انتحار و ترور شناخته و متمایز شده، می‌توانست منادی امنیت باشد، یا وقتی طبق اصول گروهی‌اش نمی‌تواند زنان را به رسمیت بشناسد، حضور و فعالیت زنان را در شاخه‌های حوزه‌ی عمومی به‌ویژه آموزش بپذیرد، یا اگر مبنای سیاسی‌اش نژادباوری است، تکثر را برتابد، و وقتی ماهیت تاریخی‌اش بر جهل استوار گشته، برای ارتقای آگاهی جمعی و آموزش، کوشش نماید و...؟! مجموع عملکرد این رژیم یک نفرت همه‌جانبه را علیه آن برانگیخته و برای آینده‌ی خویش جز گسل‌ها و شکاف‌های مرگبار پهن نکرده است. به همین دلیل است که تلاش‌های رژیم طی بیش از سه سال اخیر در راستای کسب، یا بهتر، تکدی مشروعیت، مطلقاً با ناکامی و شکست مواجه بوده است. تمام کوشش‌های طالبان و ناسیونالیست‌های شش‌آتش، اعم از دموکرات-لیبرال و سلفی، هرگز نتوانست با تمام لابی‌گری‌ها و امتیازگیری‌های‌شان از طریق به‌گروگان‌گرفتن جامعه به‌شیوه‌های مختلف، حتی یک گام اساسی در مسیر کسب مشروعیت بردارد و این بهشت نژادباوری را به رستگاری مقبولیت برساند. لیکن این خلأ امکانی برای جامعه و این نامشروعیت، مشروعیتی است برای تمامی خواسته‌های جامعه، زنان، و رقبای سیاسی طالبان. به‌طور کلی، از آنجا که هر چیزی در بستر انبوهی از نسبت‌ها و مناسبات وجود پیدا می‌کند، از منظر منطق این مناسبات، رژیم نژادآیین طالبان نتوانسته به حداقل از الزامات این مناسبات متعهد باشد تا بتواند گام مؤثری برای کسب مشروعیت بردارد.

باری، هرچند مشروعیت هم مسأله‌ی رژیم‌هاست- زیرا هر رژیمی به دنبال مشروعیت و بقای خود است- هم مسأله‌ی مردم- زیرا آنها نیز خواهان یک رژیم سیاسی‌ای مشروع است- اما تمام مسأله‌ی اصلی نیست، چراکه بسیاری از رژیم‌های سیاسی مشروع نیز کله‌پا شده و سقوط کرده‌اند؛ اما دلیل اصلی این

عهده‌دار باشند، آمیخته با انواع اعوجاج‌ها و خلأهای اساسی بود.

از این رو، به نظر می‌رسد، مسأله کم و بیش، «پایداری» نظام سیاسی باشد. زیرا هیچ یک از نظام‌های سیاسی گذشته پایدار نبودند؛ بلکه به‌عنوان یک رژیم موقت، به منصفی ظهور رسیده و سپس مرگ و پایان‌اش را شاهد بوده است. این نیز بدان معناست که مسأله «فقدان دولت» نبوده، زیرا دولت‌های متعددی روی کار آمده و از میان رفته است. اگر مسأله «پایداری» یک نظام سیاسی نباشد، چه توفیری می‌کند رژیم طالبانی در قدرت باشد یا جمهوری، به‌هرصورت، هرکدام تنها چند صباحی قدرت را در دست خواهد داشت. بدین جهت، چه مشکلی اساسی در تحمل رژیم هژمونیک مذهبی-نژادی طالبان وجود دارد؟ اگر مسأله «پایداری» یک نظام سیاسی نباشد، ملت می‌تواند چند صباحی نکبت این رژیم را نیز بر شانه‌هایش تاب آورد، همان‌طور که در عمل چنین است، و حتی فراتر از آن، راه تاریخی‌اش را به همین صورت، با انقطاع‌های پی‌درپی، ببیماید. بنابراین، اگر مسأله را دقیق‌تر تعریف کنیم، دست‌کم در پاره‌ای از موضوع، مسأله «پایداری» نظام سیاسی است.

اما بلادرنگ این پرسش مطرح می‌شود که «پایداری» از کجا می‌آید، یا چه چیزی آن را تأمین می‌کند؟

این دقیقاً همان مسأله‌ای است که کانت با آن درگیر بوده است: صلح پایدار. مسأله‌ی کانت از زاویه‌ی متفاوت، دقیقاً «پایداری» است. کانت در

«طرح فلسفی به سوی صلح پایدار»، به دنبال شرایط امکان «پایداری» صلح بود؛ چرا که به قول خود او در تز نخست کتابش، هر چیزی که به پایان موقتی خصومت‌ها بیانجامد، نوعی آتش‌بس است نه صلح به‌عنوان راه‌حل بنیادین خصومت‌ها (کانت، ۲۰۱۵: ۸). کانت در سرپای کتابش در جست‌وجوی شروطی است که پایداری صلح را فراهم آورد. لذا، او استقلال همه‌جانبه، یعنی استقلال ملی، استقلال اقتصادی، قانون اساسی استوار بر جمهوریت، آزادی، عدم استفاده از زور در روابط بین‌المللی، عدم دخالت در قانون اساسی یک کشور را از جمله شروط بنیادین پایداری صلح می‌داند.

این‌ها دقیقاً می‌تواند هم‌چون شروط بنیادین پایداری یک نظام سیاسی باشد. ولی رژیم طالبان هم‌همی این شروط را فاقد است، همان‌طور که نظام‌های گذشته نیز همه یا پاره‌ای از شروط و امکان‌های پایداری یک نظام سیاسی را فاقد بودند. از آنجا که رژیم نژادآیین و سلفی طالبان، با شکاف‌های منطقی، تاریخی و عینی گره خورده، بدون شک، یک رژیم موقتی است و عمرش به پایان خواهد رسید. اما پرسشی که در لحظه‌ی اکنون همه‌ی ما را به خود فرامی‌خواند این است که ما به کدام سو حرکت می‌کنیم- البته اگر حرکتی وجود داشته باشد که نیست- یا دقیق‌تر در انتظار چه چیزی هستیم: در انتظار یک رژیم موقتی دیگر، یا در جست‌وجوی پایداری یک نظام سیاسی؟

مجموع عملکرد این رژیم یک نفرت همه‌جانبه را علیه آن برانگیخته و برای آینده‌ی خویش جز گسل‌ها و شکاف‌های مرگبار پهن نکرده است. به همین دلیل است که تلاش‌های رژیم طی بیش از سه سال اخیر در راستای کسب، یا بهتر، تکدی مشروعیت، مطلقاً با ناکامی و شکست مواجه بوده است. تمام کوشش‌های طالبان و ناسیونالیست‌های شش‌آتش، اعم از دموکرات-لیبرال و سلفی، هرگز نتوانست با تمام لابی‌گری‌ها و امتیازگیری‌های‌شان از طریق به‌گروگان‌گرفتن جامعه به‌شیوه‌های مختلف، حتی یک گام اساسی در مسیر کسب مشروعیت بردارد و این بهشت نژادباوری را به رستگاری مقبولیت برساند.



فشار طالبان بر هزاره‌جات؛ بستن آموزشگاه‌ها به اتهام ترویج عیسویت

حافظ

هم ندارد که مردم خود را به خطر انداخته و آن را تبلیغ کنند؛ اما در کنار آموزش زبان انگلیسی، گاهی صنف‌های آنلاین برای دختران بالاتر از صنف ششم برگزار می‌شده است.

فشار طالبان بر هزاره‌جات

طالبان از ابتدای به قدرت رسیدن خود، علیه درس و دانش ایستاد شدند. از همان ابتدا یا با زور یا با بهانه‌های مختلف مراکز آموزشی را بستند. با بهانه‌گیری و ممنوعیت طالبان، عموم مراکز آموزشی، از جمله مراکزهای آموزشی غرب کابل، یک‌یک بسته و یا خالی از دانش‌آموز شدند.

مأموران امر به معروف و نهی از منکر طالبان هر روز بهانه‌ای برای بستن مراکز آموزشی مردم پیدا می‌کردند. در دشت برچی، در اول صنف‌ها را جدا کردند. دختران در یک صنف و پسران در صنف دیگر بودند؛ اما زمانی که دیدند معلم کم است و کورس‌ها نمی‌توانند صنف‌ها را جدا کنند، هر صنف را با پرده از داخل جدا کردند. دختران و پسرانی که باهم دوست و آشنا بودند، یا خواهران و برادرانی که در یک صنف بودند، به خاطر پرده‌ای که طالبان وضع کرده بودند، در همان صنف درسی، هم‌دیگر را نمی‌توانستند ببینند.

گاهی که برای بستن صنف‌های درسی مردم برای طالبان بهانه شرعی پیدا نمی‌شد، طالبان پای مسایل امنیتی را پیش می‌کشیدند. در سه سال گذشته، به خصوص در بهار قبلی، طالبان بارها به مراکز و مکاتب دشت برچی هشدار امنیتی داده بودند. به مسئولان گفته بودند که مکاتب‌شان تحت تهدید است و مواظب باشند.

از این راه می‌خواستند که میان مردم و والدین و دانش‌آموزان هرج‌ومرج و ترس و بی‌علاقگی به وجود بیاورند و پای علاقمندان را از مکتب کوتاه کنند؛ اما این اتفاق نیفتاد. دانش‌آموزان هم‌چنان، به درس و آموزش می‌رفتند.

طالبان زمانی که دیدند این راه نتیجه نمی‌دهد، به اتهام «تبلیغ مسیحیت و ترویج فرهنگ کفری» روی آورده‌اند. در آخرین مورد تا حالا، طالبان بسیاری از دفترهای مؤسسات خارجی، از جمله مراکز آموزشی مؤسسه افق جدید را در هزاره‌جات با اتهام «تبلیغ مسیحیت و ترویج فرهنگ کفری» بستند.

لعل و سرچنگل، مرکز آموزشی «افق نوین» را به دلیل «آموزش دادن دختران بالاتر از صنف ششم» بستند. منابع دیگری به این هفته‌نامه می‌گویند که طالبان این مرکز آموزشی را به اتهام «تبلیغ و ترویج مسیحیت» بستند.

به گفته منابع، استخبارات طالبان به مرکز آموزشی افق نوین یورش برده و پنج نفر از مسئولان آن مرکز را بازداشت کرده‌اند.

از آن پنج نفر بازداشت‌شده، یک نفر مدیر آموزشگاه، یک آموزگار زن و سه آموزگار مرد بوده‌اند.

منابع می‌افزایند که شگوفه، آموزگار زن، از بازداشت طالبان آزاد شده؛ اما آن چهار آموزگار مرد را طالبان از مرکز ولسوالی به مرکز ولایت برده‌اند. بر اساس گفته‌های منابع، از سرنوشت آن چهار آموزگار هنوز خبری در دست نیست.

در بامیان

هم‌زمان با بستن آموزشگاه‌ها به اتهام تبلیغ مسیحیت در دو ولایت هزاره‌نشین دایکنندی و غور، طالبان روز پنج‌شنبه (۴ دلو ۱۴۰۳) صنف‌های آموزشی «مؤسسه افق» را در بامیان نیز بستند.

«مؤسسه افق جدید» در مرکز بامیان و روستای زرگران صنف‌های آموزشی داشته است. بر اساس اطلاعاتی که به هفته‌نامه جاده ابریشم رسیده‌اند، این مؤسسه در بامیان ۴۶ صنف درسی داشته که ۴۱ صنف آن انگلیسی و ۵ صنف دیگر آن مربوط کمپیوتر بوده است.

منابع محلی به هفته‌نامه جاده ابریشم گفتند که استخبارات طالبان تمام صنف‌های آموزشی «مؤسسه افق نوین» را در بامیان به اتهام «تبلیغ و ترویج مسیحیت» بسته و اموال مربوط به آن آموزشگاه، از جمله کمپیوتر و وسایل دفتر آن را بین خود تقسیم کرده‌اند.

یک منبع محلی، که خودش نیز معلم است، به هفته‌نامه جاده ابریشم می‌گوید که اتهام طالبان دروغ است و در صنف‌های آموزشی مؤسسه افق در بامیان اصلاً چیزی به نام تبلیغ مسیحیت نبود. او می‌گوید که «در آن صنف‌ها فقط زبان انگلیسی درس داده می‌شد. تبلیغ مسیحیت، اتهام طالبان است. چنین چیزهایی اصلاً نبود و در بامیان این چیزها جذائیتی

مجموعاً حدود بیش‌تر از ۳۵۰ دانش‌آموز داشته است. در خدیر

روز بعد از بستن مرکز آموزشی «افق جدید» در ولسوالی سنگ‌تخت و بندر ولایت دایکنندی، استخبارات طالبان در دومین یورش‌شان، یکی دیگر از شعبه‌های آموزشی «مؤسسه افق جدید» را در ولسوالی خدیر این ولایت بستند.

منابع محلی به هفته‌نامه جاده ابریشم گفتند که در تاریخ (۲۴ جدی) استخبارات طالبان پس از هجوم بردن به آموزشگاه و بستن آن، مدیر و دو آموزگار آن آموزشگاه را نیز بازداشت کردند.

مدیر آن آموزشگاه سید حبیب، و دو آموزگاری که توسط استخبارات طالبان بازداشت شدند، عبدالرزاق و آصف نام داشته‌اند.

به گفته منابع، استخبارات طالبان در خدیر نیز مرکز آموزشی افق جدید را به اتهام «تبلیغ مسیحیت و یاد دادن زبان کفری» بستند.

هم‌زمان با مسئولان مرد، طالبان چهار استاد زن این مرکز آموزشی را نیز بازداشت کردند؛ اما با ضمانت و پادرمیانی ریش‌سفیدان محل آزاد شدند. یک منبع از مرکز ولایت دایکنندی به هفته‌نامه جاده ابریشم می‌گوید که آموزگاران و مدیر مرکز آموزشی افق جدید در خدیر، هنوز در بند طالبان‌اند. به گفته منبع، تا حالا چندین بار مردم محل برای آزادی مسئولان آموزشگاه نزد ملا نجیب‌الله رفیع، والی طالبان در مرکز ولایت رفته‌اند؛ اما هنوز نتیجه‌بخش نبوده است.

این آموزشگاه در منطقه کورگه ولایت خدیر بوده و در دو بخش زبان انگلیسی و کمپیوتر فعالیت داشته است.

منابع می‌گویند که طالبان در کنار بستن مرکز آموزشی و بازداشت آموزگاران آن، بخشی از وسایل دفتر آن مرکز، از جمله کمپیوترهای آن را نیز با خود برده‌اند.

در لعل و سرچنگل

طالبان پس از بستن آن دو مرکز آموزشی در دو ولسوالی دایکنندی، مرکز آموزشی «افق نوین» در ولسوالی لعل و سرچنگل ولایت غور را نیز بستند. بر اساس گفته‌های منابع محلی به هفته‌نامه جاده ابریشم، در تاریخ (۶ دلو ۱۴۰۳) طالبان در ولسوالی

طالبان تنها در دو هفته زمستان امسال، بیش‌تر از پنجاه صنف آموزشی را در هزاره‌جات بسته‌اند.

بر اساس آمار هفته‌نامه جاده ابریشم، از تاریخ ۲۲ جدی ۱۴۰۳ تا ۶ دلو ۱۴۰۳. در سه ولایت هزاره‌نشین دایکنندی، غور و بامیان، طالبان چهار کورس با ۵۲ صنف آموزشی زبان انگلیسی و کمپیوتر را بسته‌اند.

در سنگ‌تخت و بندر

در بیش‌تر از دو هفته گذشته، نیروهای استخبارات طالبان در چندین مرکز آموزشی در سه ولایت هزاره‌نشین هجوم برده و تمام صنف‌های آن مراکزهای آموزشی را بسته‌اند.

در نخستین هجوم، طالبان آموزشگاه «افق جدید» را در مرکز ولسوالی سنگ‌تخت و بندر بستند.

دست‌کم، دو منبع معتبر محلی به هفته‌نامه جاده ابریشم گفتند که در تاریخ ۲۲ جدی امسال، استخبارات طالبان به آموزشگاه «افق جدید» در مرکز ولسوالی سنگ‌تخت و بندر هجوم بردند و پس از بستن آن، سه آموزگار آن آموزشگاه را به نام‌های مهدی، اسد و جمال‌الدین، بازداشت کردند.

به گفته منابع، طالبان آموزشگاه افق جدید را به «ترویج فرهنگ عیسوی و تبلیغ دین مسیحی» متهم کرده و گفته‌اند که به همین جرم آن را بسته و آموزگاران را بازداشت می‌کنند.

زمانی که طالبان این سه آموزگار مرکز آموزشی «افق جدید» را با خود می‌برده‌اند، ریش‌سفیدان محل پادرمیانی کرده و خواهان رهایی آن‌ها شده‌اند؛ اما طالبان با بی‌توجهی به درخواست آن‌ها، آموزگاران را با خود برده‌اند.

منابع می‌گویند که آموزگاران، چهار روز در بازداشت طالبان به سر می‌بردند و پس از چهار روز با قید ضمانت از بند طالبان آزاد شده‌اند و به اداره محلی طالبان تعهد سپرده‌اند که دیگر مرکز آموزشی را باز نکنند.

مرکز آموزشی افق جدید، یکی از شاخه‌های آموزشی «مؤسسه افق جدید» بوده که پس از تعلیق فعالیت آموزشی مؤسسه «جی‌آراس» به فعالیت شروع کرده بود. این آموزشگاه در مرکز ولسوالی سنگ‌تخت و بندر ولایت دایکنندی، دو شعبه زنانه و مردانه و



Last excuses of Taliban in Hazarajat; Closing Education Centers Charging Them With Promoting Christian Culture



By: Hafez

Translated by: Mohammad Sakhi Rezaie

After 3 years under the rule of Taliban, only in two weeks, they closed more than 50 education classes in Hazarajat, Afghanistan.

According to the Silk Way Weekly, from January 11 to January 25, 2025, in the three Hazarajat provinces of Daikundi, Ghor and Bamyan, Taliban closed 4 education centers with 52 English language and computer program classes.

In Sang Takht Wa Bandar District

Taliban closed Ofuqe Jadid Education Center in the capital center of Sang Takht wa Badar district in their first ambush in the last two weeks.

At least two sources told the Silk Way weekly that on January 11, 2025 Taliban intelligence attacked Ofuqe Jadid Education Center in Sang Takht wa Bandar district, and after closing the center, they detained three instructors of this center, namely Mahdi, Asad and Jamaluddin.

According to the sources, the Taliban accused Ofuqe Jadid Education Center of "promoting Christian culture and propagating the Christian religion" and they added that they are closing it and arresting its teachers for this crime.

While taking the instructors with themselves, the elders of the area mediated Taliban to release the instructors, but Taliban did not pay attention and took the instructors with themselves.

Resources say these instructors were in detention center for 4 days, and then they were released on bail with a guarantee that they would not teach again.

Ofuqe Jadid Center is one of the educational branches of Ofuqe Jadid Organization which started its activities after GRS educational Center stopped its educational activities there. Ofuqe Jadid has two branches, female and male, and it has totally more than 30 students.

In Khedir District

One day after closing Ofuqe Jadid Education Center in Sang Takht district, Taliban intelligence closed another branch of Ofuqe Jadid Education Center in in Khedir district, Daykondi.

Local sources told the Silk Way weekly that on 13 January, 2025, Taliban intelligence attacked on Ofuqe Jadid Education Center. After closing the center, Taliban detained the manager and two teachers of the education center.

Sayed Habib, Manager of the education center, Abdul Razaq and Asif, were the two teachers of the education center detained by Taliban.

According to the sources, Taliban intelligence in Khedir district has charged the center with promoting Christian culture and training the language of the unbelievers.

At the same time, Taliban had arrested female teachers of this education center, but they were released by the mediation of the local elders.

An informed source from the capital city of Daykondi told the Silk Way weekly that the teachers and manager of this education center are in detention yet. Local influentials have met Mulla Najibulla several times asking to release the teachers and manger of the training center but he has not paid heed attention to their request.

This education center is located in Gorka area of Khedir district and it has English language and computer science departments for male and female students.

Sources said Taliban not only arrested the manager and teachers of this education center, but they also have looted computers and some other equipment of the center.

In Lal wa Sarjantal District

Following closure of two educational centers in two districts of Daykondi, Taliban also closed Ofuqe Jadid Education Center in Lal wa Sarjantal district, Ghor province.

Local sources told the Silk Way weekly that Taliban closed Ofuqe Nawin Education Center branch in Lal wa Sarjantal charging

it with "educating girls above sixth grade". However, other sources told the Silk Way weekly this week that Taliban has closed the center charging it with "promoting Christian culture."

According to sources Taliban has attacked on this education center and has arrested the manager and 4 teachers of the center. They include 1 manager of the center, one female teacher and three male teachers. These sources added that Shogofa, the female teacher, has been released by Taliban, but the other four people have been transferred from the district office to the provincial office of Taliban in Daykondi. According to resources, there is no information about the whereabouts of these people yet.

In Bamyan

In line with closure of education centers in provinces mostly populated with Hazara people, on 23 Jan, 2025, Taliban closed education classes of Ofuqe Jadid Education Organization in Bamyan.

Ofuqe Jadid Education Organization has education classes in schools in center of Bamyan and Zargaran viallge. According to the local sources, this organization has 46 education classes in Bamyan, 41 English language training classes and 5 computer training classes.

Local sources told the Silk Way weekly that Taliban intelligence has closed all classes of Ofuqe Jadid Education Center in Bamyan charging them with "promoting Christian culture" and the group has distributed the office properties and computers of these education centers among its members.

A local source, who is a teacher, told the Silk Way weekly that Taliban has charged these education centers with false accusations and nothing as promotion of Christian Culture was conducted by them. "Only English language was taught in these classes. Promotion of Christian culture is just a false accusation made by Taliban against these education centers. There were no such things at all, and in Bamiyan these things are not attractive for

people to put themselves in danger and advertise it. But in addition to English language training classes, these education centers held classes for girls above sixth grade." He added.

The Last Pretexts of Taliban;

Closing Education Centers with Charging them with Promotion of Christian Culture

After retaking power, education ban was one of the first policies of Taliban. They started closing education centers either by force or false accusations against them. With continuation of this process, nearly all education centers have been closed in West Kabul, or they have been emptied one by one.

Officials of the Ministry for Promoting Virtue and Preventing Vice always found a pretext to close the education centers. They first separated the classes in Dasht Barchi education centers. Girls and boys studied in separate classes. But when they noticed, there are not enough teachers, they separate classes by a curtain. The girls and boys who were familiar with each other or loved each other, or those students who were sister and brother, could not see each other due to a curtain separating their class.

When Taliban could find no sharia law excuse, they closed education centers under security pretext. In the past three years, especially in the previous spring, the Taliban had repeatedly issued security warnings to the centers and schools of Dasht Barchi. Taliban had told managers of these education centers that their centers are under threat and they shall be very cautious.

In this way, they wanted to create chaos, fear, and apathy among the people, parents, and students, and cut off those interested from school.

But when Taliban noticed such tactics were not effective, the group started charging these education centers with false accusations. After retaking power in August 2021, Taliban have closed many foreign aid organizations in Afghanistan Central Highland or Hazarajat, including education centers, charging them with promoting Christian culture.

نزدیکان حمزه الفت؛

«او با شلیک طالبان کشته شد»

Hamza Ulfat's Relatives: "Taliban shot him"



By: Hafez
Translated by: Mohammad Sakhi Rezaie

Hamza Ulfat, a young man about 30, was killed by an armed Taliban intelligence member after he was released from the Taliban prison.

At least, two sources close to Hamza Ulfat told the Silk Way weekly that he was killed in Khadir district of Daikundi province on Thursday, 16 Jan, 2025. On his way home, he was chased by three Taliban intelligence men and then he was shot. Two nights later, around 9:00 pm, 18 Jan, 2025 he died from bleeding of a Taliban intelligence bullet.

These sources said, "When Hamza left Bamyan to Daykondi, he informed his family about his decision. When he arrived in Daykondi, he gave a call his family; but when he was in the hotel, two Taliban intelligence members were in the same hotel at 9:pm and asked the passengers, Who Hamza Ulfat was. Then Hamza Ulfat introduced himself. After that Taliban took an image of Ulfat's tazkira (national ID) and told him to stay at the hotel."

According to the sources, "soon after the two-intelligence members left the inn, Hamza left the hotel towards his home, the village of Mijan, Khadir." He was on his way home, when in a desert, three people from the armed intelligence of the Taliban stopped him and asked him for a mobile phone with special specifications. Hamza had a walking stick in his hand and resisted against them. It was during the clash that Hamzah ran away and one of the three armed men shot him. Out of several bullets, one hit his leg and he fell down and stayed there. But the three-armed Taliban left the area."

Hamza phoned his family at about 11:pm and said Taliban intelligence have injured him. Then Hamza's brother and some other men, moved to where Hamza was injured.

They found Hamza about 3:am while had missed a lot of blood. Then, they took Hamza home and his condition was better only for the first night. But the next day, he died from bleeding.

Ulfat had studied law and was a civil society activist. He was detained on Saturday, February 11, 2022 by Taliban in the west of Kabul. No

one knew about him for one month. After one month, he called his father from an unknown number and said he was in the Taliban prison and asked to get him a dress and some money.

After three months of detention, the Taliban court sentenced him to 18 months in prison, and he spent all those 18 months in Taliban prison.

Contrary to other detainees, that people advocate for them on social media, few people knew Ulfat was in prison. A few people advocated for him. Sources told the Silk Way Weekly that Ulfat's family members opposed advocating for him. They explained advocating for him will complicate the situation and it will increase Taliban pressures on him.

He had spent 18 months in prison, including 3 months before the trial, for a total of 22 months in Taliban prison.

After he was released, only his family members and some close friends knew he was released.

There is not much details available how much he was tortured. Some of his friends told the Silk Way weekly that he was tortured a lot. But some other friends of him said he was harshly tortured during the three months he was in detention, and after that he has not been much tortured.

Sources said that in order to remain no traces of torture on the prisoner's body at the time of release, the Taliban torture the prisoners in the first days and months. According to them, Hamza was tortured so much in the first months that two of his teeth were broken. They also had beaten Hamza during the time he was in detention. But he was not tortured later in order when he is released no trace of torture to be left on his body.

Media outlets have received many reports of prisoners' torture in Taliban prisons. Taliban use different types of tortures and the intensity of torture is also very high. Before prisoners are released, Taliban take video confiscations of prisoners and threaten them if they tell the media or the people about the Taliban tortures, they will imprison the families of the prisoners and torture them.

Sources said Hamza Ulfat did not talk much about his tortures by Taliban. He just said "they tortured us."

هرگاه که می‌خواستند برای آزادی الفت دادخواهی کنند، دوستان و نزدیکان او مانع می‌شدند. دوستان و نزدیکان او می‌گفته‌اند که برای الفت بد تمام می‌شود و دادخواهی فشارهای زندان بر او را چندبرابر می‌کند. او ۱۸ ماه زندان را هم سپری کرده بود که با آن ۳ ماه پیش از برگزاری محکمه، در مجموع حدود ۲۲ ماه در زندان طالبان بوده است.

از زمانی که آزاد شد نیز به جز خانواده و چند دوست نزدیکش، دیگر کسی در جریان نبوده است. تا فعلاً از شکنجه‌ای که او در زندان طالبان شده بود، اطلاع زیادی در دست نیست. بعضی از دوستان او به هفته‌نامه‌ی جاده‌ی ابریشم گفتند که حمزه بسیار شکنجه شده بود؛ اما برخی گفتند که در همان دو سه ماه اولی که در زندان بوده بسیار شکنجه شده و بعد از آن زیاد شکنجه نشده بود.

منابع گفتند به دلیل این که در زمان آزادی جای آثار شکنجه در بدن زندانی باقی نماند، طالبان زندانی‌ها را در همان روزها و ماه‌های اول شکنجه می‌کنند. به گفته‌ی آنان حمزه در ماه‌های اول آن قدر شکنجه شده که دو دندانش شکسته بود. طالبان در همان روزها آن هر دو دندان حمزه را پس از شکستادن، کشیده بودند. نیز همان روزها حمزه را بسیار لت‌وکوب کرده بودند. اما بعدها دیگر زیاد شکنجه نکرده بودند تا زمانی که آزاد شد، در بدنش آثار شکنجه نداشته باشد.

گزارش‌های زیادی به رسانه‌ها رسیده است که طالبان زندانیان را شکنجه می‌کنند. نوعیت شکنجه هم زیاد و شدت شکنجه هم بسیار است. پیش از آزاد کردن زندانیان هم از آنان اعتراف ویدیویی می‌گیرند و تهدید می‌کنند که اگر از شکنجه و آزار طالبان به رسانه‌ها یا به مردم چیزی بگویند، طالبان خانواده‌ی آنان را زندانی و شکنجه می‌کنند.

منابعی گفتند که حمزه الفت هم از شکنجه شدنش توسط طالبان زیاد صحبت نمی‌کرده است. فقط همین قدر می‌گفته که «ما را شکنجه می‌کردند.» پس از مرگ حمزه الفت، خانواده‌ی او نیز تحت فشار مجدد استخبارات طالبان قرار گرفته‌اند. منابعی از نزدیکان الفت به هفته‌نامه‌ی جاده‌ی ابریشم گفتند که در روز مراسم خاک‌سپاری حمزه الفت، استخبارات طالبان دنبال بازداشت برادر الفت بوده‌اند.

منابعی که خواست هویت‌شان محفوظ بماند، گفتند که «به دلیل تحصیلات خبرنگاری و سابقه‌ی اعتراضی برادر حمزه الفت در دوران جمهوریت در مزار» استخبارات طالبان در روز مراسم خاک‌سپاری الفت، دنبال بازداشت برادرش بوده‌اند.

به گفته‌ی منابع، خود حمزه الفت پس از آزادی از زندان طالبان، باز هم از سوی طالبان در تعقیب بوده است. به همین دلیل، وقتی که پس از شلیک استخبارات طالبان خون‌ریزی پایش زیاد شده بود، از ترس تعقیب طالبان در همان شفاخانه‌ی کم‌امکانات ساحاتش هم رفته توانسته و بالاخره جان داده است. منابع می‌افزایند که خانواده‌ی حمزه الفت فقیر است و برادر الفت هم به دلیل ترس از تعقیب و بازداشت شدن از سوی طالبان، کار و فعالیت نمی‌تواند. مطابق ادعای منابع، در حال حاضر، خانواده‌ی الفت نه راهی برای بیرون‌رفتن دارند و نه امنیتی برای کار.

حافظ

حمزه الفت، جوان حدوداً ۳۰ ساله، پس از راهی از زندان طالبان، توسط استخبارات مسلح طالبان کشته شد.

دست‌کم، دو منبع نزدیک به حمزه الفت، به هفته‌نامه‌ی جاده‌ی ابریشم گفتند که او در ولسوالی خدیر ولایت دایکندی، روز پنج‌شنبه (۲۷ جدی ۱۴۰۳) زمانی که پیاده طرف خانه‌اش می‌رفته، از سوی سه نفر استخبارات طالبان تعقیب شده و سپس هدف گلوله قرار گرفته است. دو شب بعد از آن، یعنی حدود ساعات ۹ بجای شب (شنبه ۲۹ جدی ۱۴۰۳) از اثر خون‌ریزی گلوله‌ی استخبارات طالبان، جان داد.

منابع افزودند: «حمزه زمانی که از بامیان به سوی دایکندی حرکت کرده، از رفتنش به خانواده خبر داده بود. وقتی که در دایکندی می‌رسد، از هوتلی در خدیر، نیز به خانه‌اش زنگ زده و موقعیتش را به خانواده‌اش خبر داده بود؛ اما در همان هوتل بوده که ساعت‌های ۹ بجای شب، دو نفر استخبارات آمده و از مسافرین پرسیده که حمزه الفت کی است. حمزه خودش را نشان داده و آنان از تذکره حمزه عکس گرفته و به او گفته که جایی نرود.»

به گفته منابع «اندکی بعد از آن که آن دو نفر استخبارات از مسافرخانه بیرون شده، حمزه هم از هوتل به سمت خانه‌اش، قریه‌ی «میجان» خدیر، حرکت کرده است. در راه خانه‌اش بوده که در یک بیابانی، سه نفر استخبارات مسلح طالبان راه او را گرفته و از او مبیایی با مشخصات خاصی خواسته‌اند. حمزه عصای مسافرتی در دست داشته و با همان مقاومت کرده. در زمان زد و خورد بوده که حمزه فرار کرده و یکی از آن سه نفر مسلح از دنبال حمزه شلیک کرده است. از چندین گلوله‌ی شلیک‌شده، یکی به پای حمزه خورده و او به زمین افتاده است. حمزه همان‌جا مانده و آن سه نفر مسلح رفته‌اند.»

حدود ساعات یازده شب حمزه به خانواده‌اش تماس می‌گیرد و گفته است که استخبارات طالبان او را زخمی کرده‌اند. آن‌گاه برادر حمزه و چند نفر دیگر به دنبال او حرکت کرده‌اند.

آنان حدود ساعات سه بجای شب حمزه را پیدا می‌کنند. از پای او خون زیادی رفته بوده. آنان حمزه را به خانه برده و فقط یک شب اول وضعیتش بهتر بوده است؛ اما روز بعدی، از اثر خون‌ریزی زیادی که داشته، جان داده است.

حمزه الفت، دانش‌آموخته‌ی حقوق و فعال مدنی بود. او در تاریخ ۲۰ دلو ۱۴۰۱ توسط طالبان از غرب کابل بازداشت شد. یک ماه کلاً ناپدید بود، بعد از یک ماه از نمبر ناشناسی به پدرش زنگ زده بود که در زندان طالبان است و برایش یک لباس و کمی پول ببرد. پس از سه ماه بازداشتی، محکمه‌ی طالبان، حکم ۱۸ ماه زندان او را صادر کرده بود و تمام آن ۱۸ ماه او در زندان طالبان بود.

برخلاف بسیاری از بازداشتی‌ها که در فضای مجازی برای‌شان دادخواهی می‌شوند، از زندانی بودن الفت کسی زیاد خبر نبود. برای او آن‌گونه که باید دادخواهی نشد.

منابعی به هفته‌نامه‌ی جاده‌ی ابریشم گفتند که

به گفته منابع «اندکی بعد از آن که آن دو نفر استخبارات از مسافرخانه بیرون شده، حمزه هم از هوتل به سمت خانه‌اش، قریه‌ی «میجان» خدیر، حرکت کرده است. در راه خانه‌اش بوده که در یک بیابانی، سه نفر استخبارات مسلح طالبان راه او را گرفته و از او مبیایی با مشخصات خاصی خواسته‌اند. حمزه عصای مسافرتی در دست داشته و با همان مقاومت کرده. در زمان زد و خورد بوده که حمزه فرار کرده و یکی از آن سه نفر مسلح از دنبال حمزه شلیک کرده است. از چندین گلوله‌ی شلیک‌شده، یکی به پای حمزه خورده و او به زمین افتاده است. حمزه همان‌جا مانده و آن سه نفر مسلح رفته‌اند.»

حدود ساعات یازده شب حمزه به خانواده‌اش تماس می‌گیرد و گفته است که استخبارات طالبان او را زخمی کرده‌اند. آن‌گاه برادر حمزه و چند نفر دیگر به دنبال او حرکت کرده‌اند.

یادی از برادرم، شهید محمد حنیف محمدی

Remembering my brother, Martyr Mohammad Hanif Mohammadi

By: Mohammad Aref Mohammadi
Translated by: Mohammad Sakhi Rezaie

On those days, when my brother and I were studying in Kabul, we were not only a family but we were on the same path and pursued the same goal. He studied industrial construction engineering and I studied computer engineering. Maybe there were differences in the appearance of these two paths, but in reality, we pursued a better future for ourselves, our families and our society as a whole.

But the 23rd of July 2016, was the day when my life and my family changed forever; On this day the sun of our life set and darkness and sorrow replaced it. On that day, my brother Mohammad Hanif Mohammadi was martyred in an attack on a protest march in Deh Mazang Square, in Afghan capital, Kabul. Although it was the most bitter moment of my life, the memory of my brother has always remained as a light on the path of my life.

Mohammad Hanif was born in 1990 and was studying industrial construction engineering at Kabul Polytechnic University. He was a fourth-year student and was only one step away from finishing his studies and starting the path he always dreamed of. He was calm, patient and enthusiastic. He had a special place in our family and society.

On 23rd of July, Mohammad Hanif has an exam. I and my friends had participated in the protest march before noon. It was a protest for justice urging the government to transfer a new power line route, which was a symbol of the demands of Hazara people, through Bamyan and other provinces where many Hazara people live. When I was returning to the university dormitory due to starvation I saw my brother with his friends. He said with a smile that was always on his face that he had passed the exam very well and he was going to join the march protest. It was the last time I saw him, the last smile, the last words and the last look.

That afternoon, two fighters detonated explosive belts at the gathering of protesters. I took my phone and called my brother. When my brother's phone stopped answering, I became more worried. I contacted my brother times and times and received no Answer. I decided to walk to the demonstration site. In the middle of the journey, I received a call from my brother's number. But the voice behind the phone was not his voice. A man from Aliabad Hospital said: "Your brother is here! You must come to the hospital." With a trembling heart and hurried steps, I reached the hospital. There were about 20 bodies of martyrs there; They look unfamiliar with blood and injuries on their faces. But I recognized my brother by his red underwear. The same undershirt we had bought together just days ago. At that moment, it was as if the sky fell on me. My life turned black and a never-ending grudge sat in my throat.

We decided to move the body of the martyr to his birth place, Daykundi province. My father, who was in Daykundi, had learned about the explosion during the demonstration. When he called my brother and didn't get an answer, he called me. He asked about my brother's condition and I could not tell the truth, so I lied that Mohammad Hanif was fine and that his phone was missing. But my father insisted to speak with him. "A few minutes ago, we were together in the dining hall of dormitory", I said.

Next day, when my father knew the truth, "I know this incident is a big blow to our fam-

ily, but you shouldn't have lied to your father. The bitterness of the lie, even though it was expedient, made the burden of this grief heavier", My father said.

Mohammad Hanif was not just a brother; He was the light of our house and our family relied on him. My brother was always a model of patience, and sobriety. Whether in school or university, I never saw him complain about problems or give up trying. He had friends who were like brothers to him. After his death, they tried to fill his void in my life and my family's life with their love and support, even though the void was never filled. I have learned from him how to face the challenges of life with patience and sobriety. I learned not to lose hope in any situation. Even today, every time I find myself on a difficult path, I hear his voice saying with his usual calmness: "Nothing valuable is achieved easily. Work hard and be patient."

My brother was not only a university student, but he was a man with a very compassionate heart. His friends considered him as a trustable and friendly man. He always treated everyone with love and respect in his family, and everyone in our village loved him because of his good manners and kind personality.

One part of his life which always has impressed me, is when he served as a teacher in Daykundi. He served as a teacher for 4 years in Jangalak male school of Sharestan district and served one year as a teacher in Ashtarlay district. He always spoke enthusiastically about his experiences in Daykundi. "Being a teacher does not mean only teaching the students. Being a teacher means shaping the people in a way to be able to change the society." He asserted. He was not just a teacher but a true mentor who is still fondly remembered by his students.

I remember well when one of his students came to Kabul after he was martyred. "Our teacher did not only teach us mathematics and physics, but he taught us how to be self-esteemed, and be optimistic about the future", he recalled. Such memories of him make me to feel he lived a full life, even though he lived a short life.

But life does not always go as we wish. The 23rd of July 2016, was a day that our life changed forever. During the demonstrations of the Enlightenment Movement in Kabul's Deh Mazang Square, my brother was martyred along with 83 other Hazara youths, all of whom were educated and the hopes of the society. On that day, not only our family but our society lost its elite youth and future makers. But his memory, efforts and his meaningful life, will be in my heart and in the hearts of all of those who knew him.

May you rest in peace my brother. We always will remember you. You are not only beside us but you are in the memories and hearts of your students, friends and all of those who have learned from you. We will continue your path and your dreams will always remain in our hearts.



دروغ می گفتی. تلخی دروغ، هرچند از سر مصلحت، بار این غم را سنگین تر کرد.

محمد حنیف فقط یک برادر نبود؛ او چراغ خانه و تکیه گاه خانواده بود. برادرم همیشه الگوی صبر، حوصله و متانت بود. چه در دوران مکتب و چه در دانشگاه، هرگز ندیدم که از مشکلات شکایت کند یا از تلاش دست بکشد. او دوستانی داشت که هرکدام از آنها همچون برادری برایش بودند. بعد از شهادتش، آنها با محبت و حمایتشان تلاش کردند جای خالی

او را در زندگی من و خانواده ام پر کنند، هرچند جای خالی اش هرگز پر نشد. از او یاد گرفتم که چگونه باید با متانت و صبر با مشکلات زندگی روبرو شوم. یاد گرفتم که در هر شرایطی امیدم را از دست ندهم. حتی امروز، هر بار که در مسیر سختی قرار می گیرم، صدای او را می شنوم که با همان آرامش همیشگی اش می گوید: «هیچ چیز ارزشمند آسان به دست نمی آید. تلاش کن و صبور باش».

برادرم نه تنها یک دانشجوی موفق، بلکه انسانی با قلبی بزرگ بود. دوستانش او را به عنوان فردی قابل اعتماد و صمیمی می شناختند. او در خانواده همیشه با محبت و احترام با همه رفتار می کرد و در قریه مان نیز همه او را به خاطر اخلاق نیک و شخصیت مهربانش دوست داشتند.

یکی از بخش های زندگی اش که همیشه مرا تحت تاثیر قرار می دهد، سال هایی است که به عنوان معلم در دایکندی خدمت کرد. او چهار سال در لیسه ی ذکور جنگلک ولسوالی شهرستان و یک سال در ولسوالی اشترلی معلم بود. همیشه از تجربه هایش در دایکندی با شور و شوق حرف می زد. می گفت: «معلم بودن فقط درس دادن نیست. معلمی یعنی ساختن انسان هایی که بتوانند جامعه را تغییر دهند».

او نه فقط یک معلم، بلکه یک مربی واقعی بود که شاگردانش هنوز هم از او به نیکی یاد می کنند. به یاد دارم یکی از شاگردانش که بعد از شهادتش به کابل آمد، برایم تعریف می کرد: «استاد فقط به ما ریاضی و فیزیک یاد نمی داد، بلکه به ما یاد می داد که چگونه اعتماد به نفس داشته باشیم و به آینده امیدوار باشیم». چنین خاطراتی باعث می شوند که حس کنم او زندگی اش را به بهترین شکل ممکن سپری کرد، حتی اگر کوتاه بود.

اما سرنوشت، همیشه همان طور که می خواهیم پیش نمی رود. روز دوم اسد سال ۱۳۸۵، روزی بود که زندگی ما برای همیشه تغییر کرد. در جریان تظاهرات جنبش روشنایی در میدان دهمزنگ کابل، برادرم در کنار ۸۳ جوان دیگر هزاره که همگی تحصیل کرده و ایده های جامعه بودند، به شهادت رسیدند. آن روز، نه فقط خانواده ی ما، بلکه جامعه ای از نخبگان و آینده سازان را از دست داد. اما یاد او، تلاش هایش، و زندگی ارزشمندش همیشه در قلب من و همه ی کسانی که او را می شناختند، زنده خواهد بود.

روح شاد برادرم. تو همیشه در یاد ما خواهی ماند. تو نه تنها در کنار ما، بلکه در خاطرات و قلب های شاگردانت، دوستانت و همه ی کسانی که از تو آموخته اند، زنده ای. راهت ادامه دارد و آرزوهایت در دل ما همیشه زنده خواهند ماند.

آن روزها که در کابل مشغول درس خواندن بودیم، من و برادرم نه تنها در یک خانواده، بلکه در یک مسیر فکری و هدف مشترک قدم برمی داشتیم. او در رشته ی مهندسی ساختمانی صنعتی و من در مهندسی کامپیوتر درس می خواندم. شاید در ظاهر این دو مسیر تفاوت هایی داشت، اما در حقیقت هر دوی ما به دنبال ساختن آینده ی بهتر برای خود، خانواده و جامعه مان بودیم.

اما دوم اسد سال ۱۳۸۵، روزی بود که زندگی من و خانواده ام برای همیشه تغییر کرد، روزی بود که خورشید زندگی مان غروب کرد و جای آن را تاریکی و اندوه گرفت. آن روز، برادرم محمد حنیف محمدی در جریان تظاهرات جنبش روشنایی در میدان دهمزنگ کابل، به شهادت رسید. هرچند این حادثه تلخ ترین لحظه ی زندگی من بود، اما یاد و خاطرات برادرم همیشه هم چون چراغی برای مسیر زندگی ام باقی مانده است.

محمد حنیف متولد سال ۱۳۷۰ بود و در دانشگاه پولی تخنیک کابل در رشته ی مهندسی ساختمان های صنعتی تحصیل می کرد. او دانشجوی سال چهارم بود و تنها یک قدم تا پایان تحصیل و آغاز مسیری که همیشه برایش آرزو داشت، فاصله داشت. او متین، صبور و پر حوصله بود. در خانواده و جامعه جایگاه ویژه ای داشت.

صبح روز دوم اسد، محمد حنیف امتحان داشت. من و دوستانم پیش از ظهر در تظاهرات شرکت کرده بودیم؛ تظاهراتی برای عدالت خواهی و عبور لاین برق ۵۰۰ کیلو ولت از مسیر بامیان، که نمادی از خواست جامعه ی هزاره برای برابری و عدالت بود. ظهر آن روز از شدت گرسنگی به طرف لیلیه دانشگاه بازمی گشتم که در راه برادرم را با دوستانش دیدم. با لب خندی که همیشه در چهره اش بود گفت، امتحانش خیلی خوب سپری شده و حالا می خواهد به تظاهرات بپیوندد. این آخرین دیداری بود که با او داشتم، آخرین لب خند، آخرین کلمات، و آخرین نگاه.

بعد از ظهر آن روز، در دهمزنگ در محل برگزاری تظاهرات حمله ی انتحاری صورت گرفت، من تلفونم را برداشتم و به برادرم تماس گرفتم. وقتی تلفن برادرم دیگر پاسخ نمی داد، نگرانی ام بیشتر شد. بارها تماس گرفتم، اما هیچ پاسخی نیامد. تصمیم گرفتم پای پیاده به سمت محل تظاهرات بروم. در میانه ی راه، تماسی از شماره ی برادرم دریافت کردم. اما صدای پشت تلفن صدای او نبود. مردی از شفاخانه ی علی آباد بود که گفت: «برادرت این جا ست، باید به شفاخانه بیایی». با دلی لرزان و قدم هایی شتابان، خودم را به شفاخانه رساندم.

وقتی به سردخانه ی شفاخانه هدایت شدم، قلبم از درد و اندوه لبریز شد. حدود بیست جسد شهید در آن جا بود؛ خون و زخم ها چهره های شان را ناشناس کرده بود. اما من برادرم را از زیر پیراهن قرمز ششناختم. همان پیراهنی که چند روز پیش با هم خریده بودیم. در آن لحظه، گویی آسمان بر سرم فرو ریخت. زندگی ام سیاه شد و بغضی که هرگز تمام نمی شود در گلویم نشست.

تصمیم گرفتیم پیکر شهید را به دایکندی، زادگاه مان، منتقل کنیم. پدرم که در دایکندی بود، از وقوع انفجار در جریان تظاهرات باخبر شده بود. وقتی به برادرم تماس گرفته بود و جوابی نگرفته بود، با من تماس گرفت. از حال او پرسید و من که نمی توانستم حقیقت را بگویم، به دروغ گفتم که محمد حنیف خوب است و تلفنش گم شده است. اما پدرم اصرار داشت با او صحبت کند. گفتم: «چند دقیقه پیش در سالون غذاخوری لیلیه با هم بودیم». فردای آن روز، وقتی حقیقت را فهمید، به من گفت: «می دانم این حادثه سنگین است، اما نباید به پدرت

محمد عارف محمدی،

برادر شهید محمد حنیف محمدی

جرمنی

۹ قوس ۱۴۰۳

Mohammad Aref Mohammadi, Martyr Mohammad Hanif's brother.

Germany

29 November, 2024

زنان معترض به دادگاه لاهه: حکم بازداشت سران طالبان صادر شود



امیدوار بود.

در نتیجه، فعالان حقوق بشر و زنان معترض به این باورند تا زمانی که این حکم عملاً صادر نشده است، نمی‌توان به آینده‌ی آن خوش‌بین بود. به گفته‌ی این زنان، مراحل قانونی و حقوقی درازی نیاز است تا نتیجه‌ی آن مشخص شود.

زنان معترض منتظرند که حکم بازداشت سران طالبان به گونه‌ی رسمی صادر شود و همین‌گونه افراد بلندرتبه و دارای صلاحیت دیگر این گروه نیز، شامل فرمان شوند. حسینا سروری، عضو جنبش اتحاد و همبستگی زنان افغانستان می‌گوید: «باید همه حکومت‌داران طالب بازداشت شوند.»

با هدیه‌های قیمتی به لانه‌های تروریستی شان برمی‌گشتند. به همین خاطر ما هر بار شاهد ادامه‌ی وحشت و دهشت بودیم.» کوهستانی می‌افزاید: «تا زمانی که این درخواست جامه‌ی عمل نپوشد، نمی‌شود به آن دل خوش کرد.»

صفیه عارفی، بنیان‌گذار جنبش پنجره‌ی امید نیز می‌گوید: «این درخواست امیدواری زنان را برای تغییر مثبت در زندگی‌شان بیشتر می‌کند. زنان خواهان تطبیق عدالت است. این عدالت را تنها دادگاه کیفری بین‌المللی تطبیق کرده می‌تواند.»

رقیه ساعی همچنان به این باور است که تا کنون این فرمان صادر نشده و تا زمانی که ما شاهد صدور حکم بازداشت سران طالبان نباشیم، نمی‌شود به آن

زنان ندارد. این درخواست زمانی می‌تواند تاثیر کند که حکم بازداشت رهبران رژیم طالبان صادر شود و دیگر این گروه نتوانند، در سیاست افغانستان دسترسی داشته باشند.»

صفیه عارفی، بنیان‌گذار و مسوول جنبش پنجره‌های امید نیز باورمند است که طالبان جنایت علیه بشریت و جنایت نسل‌کشی و جنایت جنگی را علیه مردم افغانستان مرتکب شده‌اند. او می‌گوید: «اعتراض‌های زنان چهره‌ی واقعی طالبان را به جهان برملا کردند. این زنان معترض بودند که همیشه محاکمه و مجازات این گروه را از محاکم بین‌المللی درخواست کردند.»

حلیمه پژواک، رییس و بنیان‌گذار شبکه زنان جمهوری‌خواه افغانستان نیز می‌گوید: «مبارزات عدالت‌خواهانه‌ی زنان و دختران معترضی که شب و روز برای معرفی چهره‌ی اصلی طالبان تلاش کرده‌اند، اکنون به نتیجه‌ی اندکی دست یافته‌اند.»

راحل تلاش، عضو رهبری جنبش زنان عدالت‌خواه افغانستان نیز می‌گوید: «اولین باری که صدای زنان از خیابان‌های کابل بلند شد، جهان شنید و باور کرد که واقعاً در افغانستان رژیمی حاکم شده است که حقوق بشر را نقض می‌کند. اقدام اخیر دادگاه کیفری نیز، می‌تواند تاثیر اعتراض‌های زنان و دختران باشد.»

تاثیر بر زندگی زنان

مسعوده کوهستانی در مورد تاثیر درخواست بازداشت رهبر طالبان روی زندگی زنان، می‌گوید که «نتیجه‌ی آن را نمی‌شود به این زودی پیش‌بینی کرد ولی خبر خوشی بود و مردم امیدوار شدند.»

اما او با یادآوری تجربه‌های پیشین می‌گوید: «دیدیم که بسیار چیزها تنها روی ورق مانده و در عمل چیزی دیده نشده است. در گذشته، تروریست‌ها در مهمان‌خانه‌های دولتی نگهداری می‌شدند و

عزیز عدالت

در بیش‌تر از سه‌وینم سال حاکمیت سیاه طالبان، زنان و دختران معترض مدام در برابر سیاست‌های وحشیانه‌ی این گروه ایستادگی کرده و بارها از نهادهای بین‌المللی خواستار محاکمه آنان شده‌اند. شماری از زنان معترض در «شبکه‌ی زنان جمهوری‌خواه»، درخواست بازداشت هیت‌الله آخندزاده، رهبر طالبان و عبدالحکیم حقانی، قاضی‌القضات این گروه از سوی دادگاه کیفری بین‌المللی را نتیجه‌ی مبارزات زنان افغانستان عنوان کرده‌اند.

زنان معترض در اعلامیه‌ای از این درخواست استقبال کرده و گفته‌اند که دادگاه کیفری بین‌المللی از جنایات طالبان آگاه شده و تایید کرده است که این گروه مرتکب «آپارتاید جنسیتی» و «جنایت علیه بشریت» شده‌اند.

در این اعلامیه آمده است: «ما باورمند هستیم که عدالت تحقق خواهد یافت و مردم افغانستان از ناامیدی بیرون خواهند شد.» این زنان همچنین گفته‌اند که از این درخواست پشتیبانی کرده و خواستار صدور حکم بازداشت هستند.

مسعوده کوهستانی، مدافع حقوق بشر و عضو شبکه‌ی زنان جمهوری‌خواه می‌گوید: «زنان در کنار این که به گونه‌ی علنی در میدان مبارزه حضور یافتند، اما از طریق نوشتن شعر، متن و نقاشی نیز علیه طالبان مبارزه کرده‌اند.»

رقیه ساعی از زنان معترضی است که در سال‌های ۱۴۰۱ و ۱۴۰۲ دو بار از سوی طالبان بازداشت شده و مدتی در زندان این گروه سپری کرده است. او که اکنون «جنبش تحول تاریخ زنان افغانستان» را در تبعید رهبری می‌کند، می‌گوید: «درخواست بازداشت دادگاه کیفری بین‌المللی، تاثیر قابل توجهی روی زندگی

قصه‌ی یک قطره باران را تماشا می‌کنم

عادلہ آذین نظری

۲۵ قوس ۱۴۰۳

وقتی هر انسان نیازمندی را می‌دید، با خودش می‌گفت که کاش می‌توانست به او کمک کند. این خواهش در او، سبب شد که در ۲۰۱۸ انجمن زنان هزاره را با شماری از دوستان و آشنایانش ایجاد کند. این نهاد، در بخش رهنمایی زنان تازه‌مهاجر کار می‌کرد؛ جایی که در آن با زنان زیادی روبه‌رو شده و از آن‌ها می‌شنید. وضعیت بد زبانی که در این تجمع با آن‌ها مواجه می‌شد، سبب شد با

شماری از هم‌کارانش هر کس به اندازه‌ی توان پولی کنار بگذارد و برای کمک به زنان آسیب‌پذیر، به افغانستان بفرستند. این جمع آرام آرام، ساختارمندتر شد و گسترش یافت و زنان و مردان دیگری نیز به آن‌ها پیوستند و سرانجام بنیاد امدادرسان «قطره» شکل گرفت که به صدها خانواده، زمینه‌ی هم‌کاری را فراهم کرد.

مریم عطایی، بنیان‌گذار و رییس بنیاد امدادرسان «قطره»، از هژده سال به این سو در انگلستان زندگی می‌کند. او، دانش‌آموخته‌ی جامعه‌شناسی است و اکنون به گونه‌ی رسمی در نقش ترجمان در زمینه‌ی



خانواده زنده نیست یا هم به دلیل ناتوانی فیزیکی یا بیماری، توانایی برآوردن نیازهای اولیه‌ی زندگی را ندارد؛ همین‌گونه، خانواده‌هایی که سرپرست آن‌ها زنان هستند. بنیاد قطره در این بخش، تا اکنون ۲۶۰ هزار پوند انگلستان را به نیازمندان توزیع کرده است. برگزاری برنامه‌های آگاهی‌دهی در زمینه آموزش و فرهنگ‌سازی، برگزاری کارگاه‌ها، سمینارها و تولید محتوای آموزشی، بخش دیگری از فعالیت‌های بنیاد قطره است. این برنامه‌ها، در حوزه‌ی سلامت و محیط زیست نیز، به شکل کارگاه‌های آموزشی مدیریت مصرف آب در مکتب‌ها و دیگر مکان‌های همگانی برگزار می‌شود. در حوزه‌ی سلامت و بهداشت نیز، بنیاد قطره، کارزارهای پیش‌گیری از بیماری‌ها، ترویج سبک زندگی سالم، ارائه‌ی خدمات پزشکی رایگان، از جمله اجرای کارزار شناسایی رایگان فشار خون و دیابت در مناطق محروم را راه‌اندازی می‌کند. در بخش محیط زیست، برنامه‌های آگاهی‌دهی در باره‌ی بازیافت، صرفه‌جویی در انرژی و تغییرات اقلیمی برگزار می‌شود و همین‌گونه کارزارهای حمایت از آسیب‌پذیران و تشویق به نیکوکاری و فعالیت‌های جمعی و توانمندسازی اقتصادی-اجتماعی برای کودکان و زنان بخش دیگری از فعالیت‌های بنیاد قطره است.

مریم عطایی، آرزو دارد بنیاد قطره همیشه فعال بماند و به شهروندان نیازمند افغانستان به ویژه دختران که از آموزش در مکتب‌ها و دانشگاه‌ها بازداشته شده‌اند، خدمات ارائه کند. می‌گوید: «در این شرایط سخت، دخترخانم‌ها را تنها نگذاریم. برای شان شغل و درآمد ایجاد کنیم؛ تا سرگرم باشند و از حالت بد روانی بیرون بیایند.»

بنیاد قطره در شرایطی به نیازمندان در افغانستان خدمات ارائه می‌کند که بالای ۸۰ درصد جمعیت افغانستان، به کمک‌های انسان‌دوستانه نیاز دارند و بیش‌تر زنان و دختران نیز، از دسترسی به خدمات آموزشی محروم هستند.

...

چيست اين باران كه دلخواه من است؟

زير چتر او روانم روشن است.

چشم دل وا مي‌کنم

قصه يك قطره باران را تماشا مي‌کنم

(فریدون مشیری) ...

کمک به مهاجران، با وزارت دفاع انگلستان کار می‌کند. خانم عطایی دوست دارد در شرایط دشوار کنونی، به گونه‌ی عملی برای شهروندان افغانستان کار کند تا نتیجه‌ی قابل دید را مشاهده کند. گستره‌ی فعالیت بنیاد قطره، از کابل آغاز و تا ولایت‌های غزنی، پروان، بلخ، هرات، بامیان و میدان‌وردک ادامه یافته است.

حالا زنان و مردان زیادی، به گونه‌ی رضاکارانه با خانم عطایی هم‌کاری دارند که به دو بخش مدیریتی و حمایتی و میدانی و عملی تقسیم شده‌اند.

بنیاد قطره که با ایجاد هم‌آهنگی با افراد خیر، بنیان‌گذاری شده، هر ماه یک بار برای شماری از خانواده‌های نیازمند، زنان و کودکان هم‌کاری مالی ارائه می‌کند. به گفته‌ی خانم عطایی، بنیاد قطره در ماه‌های رمضان و زمستان‌ها، میزان کمک‌های شان به نیازمندان را چند برابر می‌کنند تا باری بیش‌تری را از شانه‌های آن‌ها کم کرده باشند. افراد خیر در بیرون از افغانستان که توان مالی دارند و می‌خواهند به شکل مؤقتی یا دائمی قطره را پشتیبانی کنند، با ارائه‌ی کمک‌ها از نیازمندان در افغانستان دست‌گیری می‌کنند. این افراد، نذرهای شان را نیز به دست این بنیاد می‌سپارند تا به نیازمندان برسانند.

فعالیت‌های بنیاد قطره در سه بخش کمک‌رسانی به نیازمندان، برگزاری برنامه‌های آموزشی و برنامه‌های آگاهی‌دهی متمرکز است.

در بخش برنامه‌های آموزشی، بنیاد قطره به زنان و دختران در مکان‌های دورافتاده، صنف‌های آموزش خیاطی برگزار کرده و در مکتب‌های مناطق دورافتاده کتاب درسی توزیع می‌کند و همین‌گونه، از روند صنف‌های آنلاین، آموزش پرستاری و قابلیت‌های پشتیبانی می‌کند. این بنیاد، تا اکنون به پنج هزار تن خدمات آموزشی و به دو هزار تن برنامه‌های آگاهی‌دهی برگزار کرده است.

در بخش هم‌کاری مالی، بنیاد قطره پول نقد، مواد اولیه و مواد خوراکی را به افراد و خانواده‌های نیازمند توزیع می‌کند. این کمک‌ها بیش‌تر برای خانواده‌های آسیب‌دیده از رویدادهای طبیعی مانند سیلاب، زمین‌لرزه و رویدادهای انفجاری و کوچ‌های اجباری و ناامنی اختصاص می‌یابد. اعضای این بنیاد، در بخش کمک‌رسانی، به خانواده‌هایی اولویت می‌دهند که به شدت نیازمند هستند؛ یعنی پدر

طالبان صدها حلقه فیلم را آتش زدند

گفت و گو با عادلہ ادیم، سینماگر دهه شصت



اشاره:

عادلہ ادیم، هنرپیشه شناخته شده سینمای دهه شصت افغانستان است. در چندین فیلم، از جمله فیلم «مردا ره قول اس» نقش بازی کرده است. این فیلم بر اساس داستان کوتاهی از اکرم عثمان، داستان نویس معاصر افغانستان، و با کارگردانی سعید اورکزی ساخته شده است.

ادیم مکتب را در لیسه «آمنه فدوی» شهر کابل خوانده و پس از آن، در انستیتوت «پوشکین» روسیه، ادبیات روسی خوانده است. او اکنون با همسر و سه دخترش در هالند زندگی می کند و در آنجا در بخش آموزش نظری راندگی کار می کند.

عادلہ آذین: چه چیزی از کودکی تان به یاد می آید که با هنر سینما پیوند داشته باشد؟
عادلہ ادیم: چیز خاصی از کودکی ام به یاد ندارم که به گونه مستقیم با هنر پیوند داشته باشد؛ اما نوجوانی ام را که به خاطر می آورم، مطالعه را بسیار دوست داشتم. هر کتابی که می خواندم، وقتی تصویر نویسنده آن را روی جلد کتاب می دیدم، آرزو می کردم روزی من هم نویسنده شوم و عکس من نیز روی جلد کتابها و برگه های مجله ها چاپ شود. جالب است که حتی پیش از آن که به سینما بروم، برای خودم تخلص هنری انتخاب کرده بودم؛ چون باور داشتم روزی به آرزوهایم می رسم. از همان دوران نوجوانی، به این فکر می کردم که انسانها از این دنیا می روند؛ اما باید کاری کند که از او به یادگار بماند. به این باور بودم که این هنر است که جاودانه می ماند، چه در قالب نوشتن و چه بازیگری یا هر عرصه دیگری؛ باوری که در تمام این سالها برای من راهنما بوده است.

فکر نکرده بودم و حتا علاقه ای به آن نداشتم؛ اما وقتی مسئولیت خود را به عنوان یک دختر جوان درک کردم، تصمیم گرفتم پیشگام شوم و این مسیر را برای دیگران هموار کنم.
آذین: در چه رشته ای تحصیل کردید و رشته تحصیلی تان بر زندگی هنری شما چه تأثیری داشت؟
ادیم: من در رشته زبان و ادبیات روسی تحصیل کرده ام و این رشته تأثیر عمیقی بر زندگی من داشته است. امروزه، زندگی ام پیرامون ادبیات می چرخد و آرامش زندگی ام را از برکت آن می دانم. گاهی با خود می اندیشم که اگر در این دیار غربت چند کتاب ادبی برای خواندن نمی داشتم و چند سطر زیر عنوان خاطره و داستان نمی نوشتم، چگونه می توانستم از زندگی لذت ببرم؟ هر چند امروزه از رشته تحصیلی ام درآمدی ندارم؛ اما ادبیات بهترین سرگرمی و دلگرمی من است و به زندگی ام معنا بخشیده است.

آذین: از فیلم پرطرفدار «مردا ره قول اس» چه خاطره هایی دارید؟

ادیم: بازی در نقش «طاهره» در فیلم «مردا ره قول اس» برای من یکی از ارزشمندترین تجربه های زندگی ام بوده است و خاطرات فراموش نشدنی زیادی از آن دارم. در آن زمان، من هیچ تجربه ای در بازیگری نداشتم و حتا شاید بیش از چهار بار هم به سینما

آذین: عادلہ ادیم جوان چگونه روحیاتی داشت و بزرگترین دغدغه اش چه بود؟
ادیم: بزرگترین دغدغه زندگی دوره جوانی من، اوضاع کشورم بود. در آن زمان به عنوان یک دختر، در خانواده زندگی آزادی داشتم؛ اما در جامعه، آزادی چندانی وجود نداشت. ذهنیت جامعه هنوز روشن و پذیرای تغییرات نبود. یکی از بزرگترین نگرانی های من، نگرانی مادرم بود. زمانی که بازیگری را شروع کردم، مادرم نگران آینده من بود. فکر می کردم به خاطر شغلم، هیچ کس حاضر نمی شود با من ازدواج کند. به راستی، نگرانی اش بی دلیل هم نبود. در آن زمان جامعه به گونه ای بود که کمتر کسی حاضر می شد با یک هنرپیشه ازدواج کند. نگرانی مادرم برایم رنج آوار بود؛ اما من به خدا و سرنوشت خود ایمان داشتم. باور داشتم که هر مسیری که پیش می آید، از سوی تقدیر و اقبال من است و باید با امید و اراده به راه خود ادامه دهم.

دهه شصت دوره شکوفایی سینما در افغانستان بود. در آن زمان سینماها زنده بودند و در حقیقت سینما نفس می کشید. با وجود مشکلاتی که در آن زمان وجود داشت، بهترین فیلمها در این دوره با چالش های زیادی روبه رو بودیم، از جمله مشکلات فنی، صوتی و اقتصادی، کمبود هنرمند، به ویژه هنرمند زن. سینما در افغانستان همچنان در تلاش برای پیشرفت بود. یکی از مشکلات عمده این بود که لابراتوار چاپ و فرایند فیلم رنگه در افغانستان وجود نداشت و به این دلیل، فیلمها باید برای مرحله پساتولید به یکی از لابراتوارهای خارج از کشور فرستاده می شدند.



نرفته بودم. بهترین خاطره من از این فیلم، مربوط به روز گشایش آن است. زنده یاد، اکرم عثمان، قصه پرداز بزرگ کشور، به من گفت: «وقتی تصمیم گرفته شد از داستان «مردا ره قول اس» فیلم ساخته شود، من به نقش طاهره فکر می کردم. نگران بودم که مبادا این شخصیت در فیلم صدمه ببیند؛ اما او در پایان این فیلم به من گفت: «آفرین دخترم، تو بهتر از آن بودی که من تصور می کردم».

یکی دیگر از خاطره های شیرینم از این فیلم، محبت هموطنانم است. این فیلم با نگاه مهربان مردم جاودانه شد. با این که سالها از آن زمان می گذرد، هنوز هم این اثر را با عشق و علاقه تماشا می کنند و این برایم مایه خرسندی است. هر چند من سالهاست که از قله بلند سینما فاصله گرفته ام؛ اما خوشحالم که هنوز در قلب مردم و دوستداران هنر جای دارم. روزانه دهها پیام از استقبال گرم مردم دریافت می کنم که عشق و محبتشان را نسبت به فیلم و نقش من، ابراز می کنند.

آذین: در کل، در کدام فیلمها نقش بازی کرده اید و کدام یک بیشتر دلخواه شماست؟
ادیم: در مدت کمی که در صحنه بودم، در فیلمهای «صبور سرباز»، «آرمان»، «مردا ره قول اس»، «پرنده های مهاجر»، «عشق من، میهن من»، «فرار»، «بیگانه»، «کچراه» و «سقوط» نقش بازی کردم. دو فیلم اخیر «کچراه» و «سقوط» هنوز نمایش داده نشده بودند که در میان صدها حلقه فیلم در «افغان فیلم» توسط طالبان سوختانده شدند. فیلم برای مردم ساخته می شود، هر فیلمی که مورد پسند مردم قرار بگیرد، محبوب و دلخواه هنرمند می شود.

آذین: فیلمهای دهه شصت با چه فضا و امکاناتی ساخته می شدند؟
ادیم: دهه شصت دوره شکوفایی سینما در افغانستان بود. در آن زمان سینماها زنده بودند و در حقیقت سینما نفس می کشید. با وجود مشکلاتی که در آن زمان وجود داشت، بهترین فیلمها در این دهه ساخته شدند. گرچه در این دوره با چالش های زیادی روبه رو بودیم، از جمله مشکلات فنی، صوتی و اقتصادی، کمبود هنرمند، به ویژه هنرمند زن. سینما در افغانستان همچنان در تلاش برای پیشرفت بود. یکی از مشکلات عمده این بود که لابراتوار چاپ و فرایند فیلم رنگه در افغانستان وجود نداشت و به این دلیل، فیلمها باید برای مرحله پساتولید به یکی از لابراتوارهای خارج از کشور فرستاده می شدند. این خود، سبب ایجاد مشکلات زیادی از لحاظ فنی و هنری می شد. علاوه بر این، مردم از سینما به اندازه

کافی پشتیبانی نمی کردند و این یکی از بزرگترین چالش های فراراه هنر سینما بود. با این حال، ما با تمام مشکلات موجود، به ساخت فیلم ادامه می دادیم؛ زیرا آرزوی ما این بود که هنر سینما در کشور شکوفا شود و جایگاه خود را پیدا کند.

آذین: شما در جامعه ای وارد سینما شدید که سینما هنوز پذیرفته نشده بود؛ جامعه ای که دولت مردانش فیلمها و محصولات و ابزارهای سینمایی را به آتش کشیدند. زنان را درون چهاردیواری خانه حبس کردند، حقوق اولیه را از آنها گرفتند. حتا در همان دوران جمهوریت هم با وجود فضای بازی که حاکم بود، با فرمان امرالله صالح، معاون رئیس جمهور «سینما پارک» با آن قدمتش تخریب شد. پس از بیست سال، همان آدمهایی که در دهه هفتاد فیلمها و محصولات سینمایی را به آتش کشیدند، اکنون دوباره بر سر قدرت آمده اند، بازهم همان رفتارهای غیرانسانی گذشته شان را تکرار کردند و بازهم زنان را از صحنه اجتماعی راندند. نه تنها حق فعالیت هنری، که حتا حق آموزش را نیز از آنها گرفتند. در چنین جامعه و با چنین دولت مردانی، چه تجربه هایی از سینما دارید؟

ادیم: زن بودن در دنیای مردسالارانه ای مانند افغانستان آسان نیست؛ به ویژه اگر زن بازیگر یا آوازخوان باشد. هنر در چنین جامعه ای برای زنان چالش بزرگ تلقی می شود. زن بودن و هنرمند بودن را با تمام حق تلفی ها و نامالایمت های روزگار تجربه کرده ام. حتا از زمانی که وارد سینما شدم، بیشتر خویشاوندان و نزدیکان ما، برای زمان طولانی پیوند خانوادگی را با ما قطع کردند. من برای کار در سینما بارها به زمین خوردم؛ اما هر بار با اراده استوارتر به راه خود ادامه دادم. هر قدر که فرهنگ غلط و کوتاه نظری مرا بی حیا، ضعیف و ناقص العقل نامید، باز هم قوی تر از قبل، از پشت همین واژه ها سر بلند کرده و با درخشش بیشتری قد علم کردم. هنگامی که وارد دنیای هنر شدم، فشارها و نگاه های منفی از هر سو مرا احاطه کرد؛ اما هیچ کدام نتوانستند مرا از مسیرم باز دارد. به این باور رسیده بودم که وقتی انسان می خواهد همچون آفتاب بدرخشد، باید درد سوختن را تحمل کند. من هم درد سوختن را تجربه کردم و هنوز هم آن را احساس می کنم؛ اما افسوس که با وجود تمام مقاومتها، خانواده و جامعه اجازه ندادند که در این مسیر به پیش بروم. جنگ و خونریزی، ترور، بمبها و خمپاره ها مرا از رفتن باز داشتند.

برفراز کاخ طغیان نام توست

یادی از محمدجان جوادی، شاعر و نویسنده

عصمت الطاف

هزارستان و کوه‌های بلندش
خدایا حفظ فرما از گزندش
کمالات و صفات آدمیت
بجوی از مردمان بهرمندهش (جوادی)



یکی از بارزترین ویژگی‌هایش داشتن حافظه خوب و دقت به جزئیات بود. حوادثی را که یک بار تجربه کرده بود، افرادی را که دیدم یا جاهایی را که یک بار رفته بود، همه را به خوبی به خاطر می‌آورد. خاطراتی را که از دوران کودکی، جوانی و سپس بزرگسالی، از دوره‌های کار در ولسوالی شارستان و سفرها و نشست‌وبرخاست‌هایش با مردم و اهالی فرهنگ و ادب و سیاست نقل می‌کرد، مایه حیرت شنونده می‌شد؛ به‌ویژه وقتی که جزئیات نشست‌ها را آن‌گونه که گذشته بود، بیان می‌کرد یا حرف‌ها و گفته‌های افراد آن نشست‌ها را به زبان می‌آورد. شنونده تعجب می‌کرد که چگونه چنین جزئیاتی، از پس این همه سال و این همه درگیری و این همه حادثه، بدون این که گرد زمان روی‌شان بنشیند، تازه مانده‌اند. برای همین، سه جلد کتاب «خاطره‌ای که از او به یادگار مانده‌اند، سرشار از اطلاعات فرهنگی، تاریخی و هنری‌اند. در این کتاب‌ها، بخشی از تاریخ، فرهنگ و هنر مردم ما روایت شده‌اند و به تاریخ سپرده شده‌اند. این کتاب‌ها، شاید اولین کتاب‌هایی باشند که حوادث سیاسی و فرهنگی و اجتماعی بیش از نیم قرن اخیر شارستان ولایت دایکندی را از زبان اول‌شخص روایت می‌کنند. این روایت‌ها، از این جهت ارزشمندند که راوی یا خود بخشی از این رویدادها بوده یا با منابع دست‌اول در ارتباط بوده است؛ لذا اطلاعات مغتنم تاریخی و سیاسی و اجتماعی را فراهم آورده‌اند. با این کتاب‌های خاطره، بخشی از تحولات و رویدادهای سیاسی و اجتماعی شارستان در نیم قرن اخیر، از نابودی و فراموشی نجات یافته‌اند و سرگذشت و تلاش‌های بخشی از شخصیت‌های شارستان و همین‌گونه، سرگذشت تحول اجتماعی طی این مدت نیز مکتوب شده‌اند. شاید هدف از نوشتن این خاطرات، بیان سرگذشت تحول اجتماعی نبوده؛ اما وقتی

یکی از بارزترین ویژگی‌هایش داشتن حافظه خوب و دقت به جزئیات بود. حوادثی را که یک بار تجربه کرده بود، افرادی را که دیدم یا جاهایی را که یک بار رفته بود، همه را به خوبی به خاطر می‌آورد. خاطراتی را که از دوران کودکی، جوانی و سپس بزرگسالی، از دوره‌های کار در ولسوالی شارستان و سفرها و نشست‌وبرخاست‌هایش با مردم و اهالی فرهنگ و ادب و سیاست نقل می‌کرد، مایه حیرت شنونده می‌شد؛ به‌ویژه وقتی که جزئیات نشست‌ها را آن‌گونه که گذشته بود، بیان می‌کرد یا حرف‌ها و گفته‌های افراد آن نشست‌ها را به زبان می‌آورد. شنونده تعجب می‌کرد که چگونه چنین جزئیاتی، از پس این همه سال و این همه درگیری و این همه حادثه، بدون این که گرد زمان روی‌شان بنشیند، تازه مانده‌اند. برای همین، سه جلد کتاب «خاطره‌ای که از او به یادگار مانده‌اند، سرشار از اطلاعات فرهنگی، تاریخی و هنری‌اند. در این کتاب‌ها، بخشی از تاریخ، فرهنگ و هنر مردم ما روایت شده‌اند و به تاریخ سپرده شده‌اند. این کتاب‌ها، شاید اولین کتاب‌هایی باشند که حوادث سیاسی و فرهنگی و اجتماعی بیش از نیم قرن اخیر شارستان ولایت دایکندی را از زبان اول‌شخص روایت می‌کنند. این روایت‌ها، از این جهت ارزشمندند که راوی یا خود بخشی از این رویدادها بوده یا با منابع دست‌اول در ارتباط بوده است؛ لذا اطلاعات مغتنم تاریخی و سیاسی و اجتماعی را فراهم آورده‌اند. با این کتاب‌های خاطره، بخشی از تحولات و رویدادهای سیاسی و اجتماعی شارستان در نیم قرن اخیر، از نابودی و فراموشی نجات یافته‌اند و سرگذشت و تلاش‌های بخشی از شخصیت‌های شارستان و همین‌گونه، سرگذشت تحول اجتماعی طی این مدت نیز مکتوب شده‌اند. شاید هدف از نوشتن این خاطرات، بیان سرگذشت تحول اجتماعی نبوده؛ اما وقتی



راوی سرگذشت خود، حوادث و رویدادهای پیرامونش را روایت کرده است، بدون شک، این تحول اجتماعی و تاریخی نیز ثبت شده است. منظوم از تحول اجتماعی در این‌جا، تحول در باورها، شیوه زندگی، تأمین معیشت، داد و ستد و مراودات اجتماعی، چشم‌اندازهای تاریخی، رؤیاهای آرمان‌ها، و... است؛ چیزی که اکنون، سیر تندی گرفته است و به شدت از سنت گذشته فاصله می‌گیرد. اگر در خاطرات، یادداشت، کتاب‌ها و آثار داستانی و شعری حفظ نشوند، دیری نخواهد گذشت که یادها بروند و کسی به خاطر نیاوردشان.

از سوی دیگر، کتاب‌های خاطرات جوادی از این



جهت نیز جایز اهمیت‌اند که از روایت و توصیف زندگی روستا، فرهنگ، باورها، رسم‌ورواج‌ها، سرگرمی‌ها و دل‌مشغولی‌ها، و دغدغه‌های مردم روستا نیز غافل نمانده‌اند و نکات ارزشمندی را با زبان سلیس و شیرین ثبت و توصیف کرده است و می‌تواند منابع ارزشمندی برای مطالعات فرهنگی، تاریخی و مردم‌شناسی آینده باشند. جوادی از میان شاعران و سخن‌سرایان گذشته، توجه خاصی به علامه اقبال لاهوری، حافظ شیرازی، سعدی شیرازی، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی و سید اسماعیل بلخی داشت. با شعر و کلام آن‌ها انس و دل‌بستگی خاصی داشت و با استقبال از آنان، شعرهای زیادی سرود. یادام است، زمانی که «صحیفه سجاده» را به نظم درمی‌آورد، بوستان سعدی شیرازی همیشه همراهش بود و با دقت می‌خواندش. برای همین، شعرهایش فضا و زبان گذشته را دارند و تحت تأثیر زبان و فضا و فرم شعر شاعران یادشده هستند.

مضامین شعرهای جوادی را نیز ستایش عدالت، نکوهش ظلم و ستم و نابرابری، پند و اندرز، ستایش جایگاه بزرگان دینی، سیاسی، فرهنگی و والدین، مسائل تربیتی، توصیف طبیعت و... تشکیل می‌دهند. با وجودی که در سال‌های اخیر، دغدغه‌ها، تحولات و رویدادهای اجتماعی و سیاسی روز نیز در شعرهای جوادی راه پیدا کردند؛ اما با توجه به مضامین دیگر، کم‌رنگ‌تر و کم‌بهره‌تر هستند.

محمدجان جوادی، شاعر، نویسنده و عالم دین، زاده برج اسد سال ۱۳۳۹ خ. در قریه داله ندک ولسوالی میرامور ولایت دایکندی بود. هنوز ده ماهش بوده که پدرش را از دست داده و پس از آن، تحت سرپرستی پدرکانش، حسین بخش کربلایی و مادرکلانش، «صبرنساء»، سپس کاکایش شیخ محمدرضا امینی قرار گرفت. در مکتب‌های سنتی روستایی شارستان و مدتی هم در پاکستان درس خواند، تشکیل خانواده داد، از همان کودکی با شعر و ادبیات انس گرفت، به عنوان عالم دین، بر منبر رفت و سخن گفت، وقتی در سن جوانی و بزرگسالی‌اش، تب کارها و فعالیت سیاسی در کشور گرم شد، وارد بازار سیاست شد و فعالیت سیاسی کرد. در نهایت، این ادبیات و تاریخ بود که برای او مأمنی شد و بیشترین دل‌مشغولی و وقت او را به خود اختصاص داد. از این رو، سرود، روایت کرد و نوشت.

سرانجام، به تاریخ ۱۴۰۳/۱۱/۵ خ. به خاطر بیماری پارکینسون که از یک سال به این طرف درگیرش بود، در زادگاهش، روستای داله ندک ولسوالی میرامور ولایت دایکندی رشته حیاتش گسست و بدرود حیات گفت و در قبرستان آبایی‌اش به خاک سپرده شد.

آثار به‌جامانده

۱. عصاره عشق (مجموعه شعر، منتشرشده در سال ۱۳۸۲ خ. در قم).
۲. خاطرات (سه جلد، آماده چاپ)؛
۳. سند افتخار (مجموعه شعر)؛
۴. فریادهای جاویدان (مجموعه شعر)؛
۵. ترجمه منظوم صحیفه سجاده؛
۶. افغانستان در آیین تاریخی؛
۷. افغانستان در آزمون تاریخ؛
۸. اسلام راستین و پیروان دروغین.

نمونه کلام

اهل دنیا ساکن یک خانه‌اند
از چه رو با یکدیگر بیگانه‌اند؟!
اهل یک منزل به هم پیوسته به
از وجود یکدیگر ناخسته به
گر کسی این خانه را ویران کند
خویش را بیش از همه حیران کند.

■

عدالت

ای عدالت بر تو گریم زارزار
از چه رو در گذشتت پیوید خار
خورشید رخشان عالم توست
عزت اولاد آدم توستی
از وجود تو جهان روشناست
اصل تو اصل قیام کربلاست
لیک بینم این جهان پیشرو
بر تو ارزش نیست قایل نصف جو
بر فراز کاخ طغیان نام توست
آلت دست لعینان نام توست
همچو گویی در فراخانی جهان
با سر یا می‌زنند این و آن
یا چو شمشیری که دادت آب زهر
عادلان را با تو بردارند ز دهر
یا به نامت قانونی بر پا کنند
خویش را با عالمی رسوا کنند
یا جرایب از تو می‌لایند، ولی
در شواهد نیست یک حرف بلی
یا که نامت تصویر دیوان ظلم
بوستان نقش در ایوان ظلم
گو جوادی الغرض با قلب چاک
شد عدالت با علی در زیر خاک
کی شود تا خورشید عدل دیگر
از پس این ابرها آید به‌در

طالبان صدها حلقه فیلم را آتش زدند

گفت‌وگو با عاده ادیم، سینماگر دهه شصت

ادامه از صفحه ۹



به تولید برسند یا به گونه حرفه‌ای ساخته شوند. ج. سانسور و محدودیت‌های دولتی: هرچند در آن سال‌ها افغانستان به سمت آزادی‌های بیشتری حرکت کرد؛ اما هنوز هم سانسور و محدودیت‌های فرهنگی اقتصادی و اجتماعی در برخی زمینه‌ها وجود داشت. این خود سبب شد که سینما نتواند به گونه کامل به عنوان یک ابزار فرهنگی و هنری گسترش بیابد.

به طور کلی، سینمای افغانستان زیر تأثیر اوضاع سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی قرار گرفت که زمینه‌ساز سیر نزولی آن در بسیاری از سال‌ها شد. تا امروز که سرانجام سینما را نابود کردند.

آذین: در سینما به جز بازیگری، در بخش دیگری هم کار کرده‌اید؟

ادیم: خیر، در سینما به جز بازیگری، در بخش دیگری کار نکرده‌ام؛ اما اگر وطن‌فروشان، هنرستیزان، دزدان و قاتلان می‌گذاشتند، آرزو داشتم فیلم‌نامه‌نویس شوم.

آذین: من نوشته‌های شما را در برگه فیسبوک‌تان می‌خوانم. نوشته‌های‌تان مورد استقبال مردم قرار می‌گیرند. از چه زمان می‌نویسید و چه برنامه‌ای در این زمینه دارید؟

ادیم: علاقه‌مندی من به نوشتن از زمانی آغاز شد که با مطالعه آشنا شدم. هر بار که کتابی مطالعه می‌کردم، آرزو داشتم که روزی بتوانم نویسنده شوم. به همین دلیل، رشته ادبیات را انتخاب کردم. به تشویق و پشتیبانی دوستانم، اولین کتابم با نام «پرنده‌های کاغذی» اقبال چاپ یافت؛ اما متأسفانه از کیفیت چاپ آن در افغانستان راضی نبودم. به همین دلیل، تصمیم دارم این کتاب را در آینده نزدیک بازچاپ کنم. باید اضافه کنم که من زندگی‌نامه خود را نیز نوشته‌ام و امیدوارم روزی آن را به دو زبان هلندی و فارسی دری منتشر کنم.

جایگاه خود را در سینما پیدا کنند. در حال حاضر، فقط می‌توانم به فیلم «اسامه» اشاره کنم و از بازیگر نقش مرکزی آن، خانم «مارینا گلباری» و از «خانم لینا علم» نام ببرم که در چند فیلم خوب نقش بازی کرده است.

آذین: همان‌گونه که پیشتر هم اشاره کردم، طالبان میراث سینمایی دهه شصت را از بین بردند و گسستی در این روند به وجود آوردند. بر بنیاد گزارش‌ها و مصاحبه‌های مسئولان «افغان‌فیلم» در دوران جمهوریت، در آغاز دهه هشتاد، چیزی در افغان‌فیلم باقی نمانده بود. از این‌رو، کسانی که در این عرصه به فعالیت پرداختند، از نو آغاز کردند. با این حال، سینمای افغانستان را در دو دهه جمهوری چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ادیم: در این دو دهه، سینمای افغانستان با وجود چالش‌های فراوان توانست مسیر تازه‌ای را آغاز کند. تولید مستندها، فیلم‌های کوتاه و بلند، برگزاری جشنواره‌ها و همکاری‌های بین‌المللی از جمله دست‌آوردهای این دوره بود. هرچند هنوز فاصله زیادی با سینمای جهانی داشتیم؛ اما تلاش‌ها بسیار ارزشمند بودند.

آذین: چه فکر می‌کنید، چرا سینمای افغانستان در طول زمان سیر نزولی داشته است؟

ادیم: الف. جنگ و ناامنی: جنگ‌های داخلی، اشغال شوروی و سپس حکومت طالبان باعث عقب‌گرد سینما شدند. بسیاری از سینماها تخریب شدند و هنرمندان مهاجر شدند. حتا در سال‌های پس‌اطالبان، بسیاری از مشکلات برای تولید فیلم و پشتیبانی از سینماگران باقی ماندند. آزمایش‌گاه‌های فیلم، تجهیزات مدرن و فضاهای آموزشی برای رشد سینماگران به شدت کمبود داشتند.

ب. وضعیت اقتصادی: اقتصاد ضعیف و عدم حمایت مالی از تولیدات سینمایی سبب شد که بسیاری از پروژه‌های فیلم‌سازی در افغانستان نتوانند

واقعیت‌های زندگی مردم، دلیل این محبوبیت باشد. همچنین همواره سعی کرده‌ام با احترام و عشق به مردم کشورم خدمت کنم و این ارتباط قلبی را حفظ کنم. هموطنانم همیشه لطف و محبت دارند و من مدیون تکتک آن‌ها هستم. از همان آغاز کارم در سینما، به این نکته می‌اندیشیدم که باید محبوب باشم، نه مشهور. محبوبیت هنرمند، به ثروت، مقام و زیبایی وابسته نیست، بلکه به انسانیت، ارتباط خوب با جامعه و انجام اعمال نیکو وابسته است. هرکس می‌تواند محبوب باشد؛ کسی که با خود و با خدای خود و با دیگران صادق باشد، ذهن خود را با زیبایی‌های اخلاقی آراسته کند، به شخصیت انسان‌ها ارزش قائل باشد، خود را با دیگران مقایسه نکند و رفتار آزردهنده نداشته و موفقیت خود را به رخ دیگران نکشد و همیشه در پی خدمت به مردم باشد. با رعایت این صفات نیکو، من نیز سعی می‌کنم محبوب خدا و محبوب مردم باشم.

آذین: با وجودی که طالبان میراث سینمای دهه شصت را به آتش کشیدند و مدت زیادی زنان و دختران این کشور را از صحنه سینما و تئاتر و هنر به پستوهای تاریک خانه‌ها راندند؛ اما در دهه هشتاد و نود، تعداد زیادی از زنان هنرمند و بازیگر را داشتیم. در فیلم‌ها بازی می‌کردند و فیلم‌های‌شان راهی جشنواره‌ها می‌شدند. به نظر شما، در این دو دهه، چه کسانی در میان زنان بیشتر درخشیدند و دست‌آوردهای بیشتری داشتند؟

ادیم: ما همه شاهد مشکلات فراوانی در دهه‌های هشتاد و نود بودیم، مگر هنوز هم فیلم‌های کوتاه و بلند در افغانستان ساخته می‌شدند. در این دوران، بانوان زیادی وارد عرصه سینما شدند و هرکدام با تلاش و پشتکار خود سعی کردند سهم خود را در پیشرفت هنر سینمای افغانستان ایفا کنند. تلاش‌های بی‌وقفه و فداکاری‌های آنان قابل تحسین‌اند. من همواره برای آن‌ها آفرین می‌فرستم که با وجود تمام مشکلات و موانع، توانستند خوب بدرخشند و

آذین: زندگی کنونی‌تان چگونه است، آیا زمینه کار در سینما برای شما وجود دارد؟

ادیم: زندگی کنونی من پر از تلاش و امید است. هم‌اکنون، در کنار مدیریت زندگی شخصی و مسئولیت‌های مادری، برای سه فرزندم سینه، صدف و سحر، هفته پنج روز مصروف کار اداری‌ام و با افرادی که به زبان هالندی مشکل دارند، در یادگیری درس‌های نظری رواندگی همکاری می‌کنم. در کنار این، همیشه مطالعه دارم و همچنان می‌نویسم. در کنار این‌ها، گاهی نیز در تئاتر هالند فعالیت می‌کنم که به من این فرصت را می‌دهد تا همچنان با هنر در ارتباط باشم و بخشی از دنیای خلاقانه سینما و نمایش بمانم؛ اما با تأسف به سینما کار نمی‌کنم. البته سینما را مانند دوران جوانی‌ام دوست دارم؛ اما زمینه کار مساعد نیست، چون کار سینمایی، نیازمند یک تیم کارکشته است.

آذین: فرزندان‌تان با سینما و هنر چه رابطه‌ای دارند؟

ادیم: فرزندانم علاقمند هنر سینما هستند. در قسمت هنر و هنرمند ذهن روشن دارند. هنر سینما را به معنای واقعی آن ارج می‌گذارند و به هنرمند افتخار می‌کنند. اما خودشان بازیگر یا دست‌اندرکار سینما نیستند. هرکدام‌شان هدف‌ها و برنامه‌های بلند خودشان را دارند. خودم هم می‌خواهم در نقش یک مادر، برای رسیدن به هدف‌های‌شان، یاری و دست‌گیری کنم.

آذین: طوری که در میان مخاطبان برگه دنیای مجازی شما می‌بینم، هواداران زیادی دارید و بیشتر این مخاطبان پای تصویرهای شما، دیدگاه‌های مثبت می‌گذارند. از دید خودتان چه چیزی شما را از محبوب‌ترین هنرپیشه‌های افغانستان کرد؟

ادیم: این محبت مردم است که باعث شده خودم را در میان آن‌ها محبوب ببینم. شاید صداقت در بازیگری و تلاش برای نزدیک کردن نقش‌ها به



در سایه‌های انفجار نگاهی به رمان «دیوارهای زخمی» اثر عصمت الطاف

حیات‌الله رهیاب

وقتی کتاب را به دست می‌گیریم، اول چشم ما به نام کتاب می‌افتد: «دیوارهای زخمی». با اندکی دقت به طرح جلد کتاب، نقش دیواری را می‌بینیم که لکه‌های خوان بر آن پاشیده شده است. از همین جا این تلنگر در ذهن ما پیدا می‌شود که قرار است روایت دردها و زخم‌ها را بخوانیم. قرار است لای این دیوارهای زخمی، دهه‌ها انسان متلاشی شده و تکه‌تکه‌شده را ملاقات کنیم.

این واقعیت برای نیک‌خواه و بدخواه هزاره‌ها آشکار است که جدا از قتل عام و انسانیت‌زدایی این تیره در طی سال‌های گذشته، در بیست سال اخیر نیز این مردم فجیع‌ترین و شنیع‌ترین کشتارهای غیرانسانی و تروماهای هراسناک را پشت سر گذرانده‌اند. روایت این تروماها و صحنه‌های تلخ و تراژیک زندگی این مردم، تقلیل یافته بود به چند گزارش خبری، چند تسلیت‌نامه فیس‌بومی و چند اعلامیه محکومیت برای عاملان و دست‌اندرکاران آن حملات. در روزگاری که روزنامه‌ها مثل اوراق کتاب در مسیر باد، ورق می‌خورند و همواره صحنه عوض می‌شود، ثبت و ضبط چنین صحنه‌ها و رخدادهای تراژیک در قالب ادبیات، کاری است دشوار، ولی ارزشمند. عباس معروفی نویسنده رمان «سمفونی مردگان» در صحبتی از سیمین دانشور نقل می‌کند که روزنامه‌ها را باد خواهد برد و گفتنی‌ها و گفتنی‌های برحق، خواهند ماند. می‌توان مدعی شد که رمان «دیوارهای زخمی» این کارکرد را دارد و تصویر صحنه‌های تراژیک و دردآور حملات و انفجارها بر مراکز آموزشی موعود، کوثر دانش، لیسه سیدالشهدا، آموزشگاه کاج و ... را که در آن صدها جوان که هم‌غم‌شان تحصیل و یادگیری، ترقی و توسعه بود، با رُیاها و آرزوهای‌شان کشته شدند و هم‌چون گل پرپر شدند، در خود نگه خواهد داشت و داستان خونین و اندوه‌بار مرضیه‌ها و ام‌البنین‌ها را سال‌ها ماندگار خواهد کرد. این رمان، سال‌ها داستان دردآور بلبلان زخمی را در حافظه جمعی ما تکرار خواهد کرد و یادشان را بازتولید خواهد کرد.

خط داستانی

داستان بر محور حادثه انتحاری در مرکز آموزش کاج، در دشت برچی کابل می‌چرخد. بنابراین، داستان با نگاه سوم‌شخص واقعیتی را روایت می‌کند که اتفاق افتاده است و روایتگر صحنه‌های تراژیک و دردآور است. داستان در دو خط به صورت موازی؛ یکی در تهران و دیگری در



می‌شد. (الطاف، ۱۴۰۳: ۹).

همان‌طور که در اول اشاره شد، این داستان روایت از عمق انفجار دارد که کشته، زخمی، خون، درد، گریه، افسوس و نومییدی و خشم به‌جا گذاشته است و صحنه‌صحنه داستان مملو از پرده‌های درد است. در صفحه ۷۲ می‌خوانیم: «... جسد‌های‌شان را به زادگاه‌شان بردند و زیر خروارها خاک، به دل قبرستان خفتند تا خیال‌شان

برای همیشه از هر آزمونی، از هر تلاش و بی‌خوابی‌ای، از هر رنج و اندوه و رویایی آسوده باشد. آن که زنده ماند، بعد از این‌که از شفاخانه برگشت، فقط نه روز، تک‌وتنها در آن اتاق دوام آورد. افسرده شده بود و روحیه خود را باخته بود. ساعت‌ها کنار دیوار می‌نشست و به روبه‌رویش زُک می‌زد.» (همان: ۷۲).

شیوه روایت

یکی از موضوعات یادکردنی، شیوه روایتگری نویسنده است. راوی به‌خوبی توانسته است در بخش‌های مختلف داستان و صحنه‌های داستانی، حضور فعال داشته باشد.

دمبوره به روایت نوازندگان؛

نبی خوشنواز و روایتی از لعل و سرچنگل



یک نفر تیپ و رادیو داشتند. پدر خوشنواز یکی از کسانی بود که تیپ و رادیو داشت. آن روزها مردم بیست‌تر صفا و سرور سرخوش و خیرعلی می‌شنیدند. خوشنواز کست‌های پدرش را می‌شناخت و در نبود او طبق شوق و ذوق خودش بیش‌تر سرور سرخوش می‌شنید. همین علاقمندی کودک سبب شد که او بعدها کتابی هم راجع به سرور سرخوش و آهنگ‌هایش چاپ کند.

کمی بعدتر از دور قبلی طالبان بود که خوشنواز به دمبوره روی آورد. آن روزها تهیهی دمبوره برای یک پسرک دهاتی که جز شور و شوق چیز دیگری، یعنی پول و حمایت و جایگاه اجتماعی و افتخار و همکاری نداشت، کار آسانی نبود. در اوایل او دمبوره را ندیده بود. فقط شنیده و علاقمند بود که ببیند. یک روز در بازار سفیدآب اتفاقی به یکی از «میر»های محل برخورد بود که می‌گفت دمبوره دارد. خوشنواز با چند پسرچاهی دیگر دنبال آن دمبوره‌دار رفته بودند که دمبوره را ببینند.

می‌گوید «هنوز خوب یادم است. دمبوره را در یک بوجی سفید انداخته بود و پشت کرده بود. ما چند نفر از دنبال او می‌دویدیم و می‌پرسیدیم که چه است آن. به ما گفت که دمبوره است و ما خواهش کردیم که یک‌بار ما را نشان بدهد. بوجی را از پشتش پایین کرد، دهن بوجی را باز کرد و فقط کمی از آن را به ما نشان داد. عجله داشت و رفت.» بعدها وقتی که پدر خوشنواز خانه‌کشی داشت، نچار خانه‌ی پدرش که با این پسرک شوخ و بی‌باک همیشه شوخی و خوش‌تابی می‌کرده، یک دمبوره‌ی کاسه‌آهنی به او ساخته است. همین دمبوره بود که پنهانی ساخته شد و پنهانی یاد گرفته شد ولی باز هم ملاها و منتقدین آن را شکستاندند. کمی بعدتر از طالبان دور اول، او دمبوره یاد گرفت. هنوز افکار طالبانی سلطه داشت و در آن خانه‌های سیاه و پر از درد و تاریک اطراف او حق دمبوره‌زدن نداشت. ماه‌ها و گاهی فقط از روی شب در طویله تمرین می‌کرد. شاید برای کسانی این خنده‌آور باشد، اما به لحاظ تاریخی اگر به سرکوب دمبوره نگاه شود غم گلوی گرفته‌ی دمبوره را از همین جاها

حضور روایتگر باعث تحرک داستان شده و فضای داستان را روح زنده‌ای بخشیده است. داستان‌نویس صحنه‌های مخوف و اندوه‌بار را بدون چشم‌پوشی پشت سر می‌گذراند و نسبت به همه صحنه‌ها و رخداد‌های داستانی آگاه است. آنچه دردآورتر است، وضعیت بستگان قربانیان انفجار است که درد را در رگرگ خواننده می‌انگیزاند. در صفحه ۱۱۷ می‌خوانیم: «... در همین زمان، مادری با موهای پریشان و دامن سیاه و بلند، به جمعیت داخل سالن اضافه شد. با صدای بلند و خش‌دار، مرضیه‌مرضیه می‌گفت و میله‌های آهنی درازچوکی را دیوانه‌وار می‌کشید تا جسد گیرمانده را بیرون بکشد. با این پندار که شاید مرضیه او باشد؛ اما میله‌ها را برداشته نمی‌توانست. توانی در دستانت نمانده بود. قدرتی در بازوانش نبود.» (همان: ۱۱۷).

خون و خاطره

دیوارهای زخمی مصداق واقعی مفهوم «خون و خاطره» است. هر خواننده‌ای که شمع انسانیت و نوع‌دوستی در درون او مشتعل باشد، با خواندن این داستان، هم‌ذات‌پنداری می‌کند و در خاطره‌های خونین شهدای کاج و موعود... غوطه‌ور می‌شود. این داستان بارها ما را به ژرفای حوادث تلخ و تراژیک گذرانده‌مان پرتاب خواهد کرد و دردهای کشیده‌مان را بازتولید خواهد کرد. نویسنده در پایان داستان، از روحیه مثبت و آینده‌نگر نیکبخت؛ یکی از شخصیت‌های داستانی‌اش، آینده را سبز ترسیم می‌کند و بیش‌تر از پیش تلاش، سخت‌کوشی و مداومت را می‌ستاید و داستان را با انگیزه‌های سبزتر و هست‌بلندتر از قبل به اتمام می‌رساند. در پایان به یادآوری چند نکته درباره داستان می‌پردازم که در صورت لحاظ این نکته‌ها، به نظرم داستان آراسته‌تر و ستره‌تر از چاپ می‌برآمد:

۱. شکل روایت، یکنواخت است و هم‌چنان نبود دیالوگ و گفت‌وگو در داستان، زبان و لحن داستان را گزارشی جلوه می‌دهد.
۲. کاربرد لهجه هزارگی، ایرانی و زبان معیار باعث ضعف در یک‌دستی زبان داستان شده است.
۳. بعضی از واژه‌های لهجه هزارگی در پاورقی معادل‌نویسی شده؛ اما عده‌ای مانده است، ممکن است برای بعضی خوانندگان دشواری ایجاد کند.

الطاف، عصمت. (۱۴۰۳). دیوارهای زخمی، تهران: نشر آمو.

بیایند و با ما بخوانند. در حال خواندن بودیم که یک بار دیدیم صدای خواندن دختران از اتاق دیگر بلند شدند. ما درخواست کردیم که اجازه بدهند که دختران بیایند و با هم بخوانیم. بعدها متوجه شدیم که دختران هم پیش از ما چندین بار درخواست کرده بودند اما بزرگان و ریش سفیدان موافقت نکرده بودند. همان ریش سفیدان از ما خواستند که ما از این اتاق دمبوره بزنیم و دختران از آن اتاق بخوانند. ما در اول قبول نکردیم اما با اصراری که کردند قبول کردیم و همان شب تقریباً تا صبح دختران از دور و از یک اتاق دیگر آواز خواندند و ما از اتاق خودمان دمبوره زدیم.»

دمبوره فقط به لحاظ ایدئولوژیک و سنتی سرکوب نمی‌شد، به لحاظ قومی هم منفور بود. خوشنواز برای مدتی در ریاست موسیقی و در رادیو و تلویزیون ملی هم دمبوره می‌نواخت. در آنجا دعوت شده بود که دمبوره‌های جدید کار کند. یک روز او در صف اعتراض کرده است. «همیشه ما را برای آخر برنامه می‌ماند. یک روز اعتراض کردم که چرا از صف نان و صف دستشویی گرفته تا صف هنر ما را در آخر جا می‌دهید؟ رئیس که مرا شخصاً دعوت کرده بود اخراج کرد. گفت من متعصب و ادعای صف اول دارم.»

تا پیش پیش سقوط دولت، خوشنواز و همکارانش قرار بود که در سراسر هزارجات برنامه دمبوره نوازی بگیرند و محافل زیادی برگزار کنند. آنان به ریاست موسیقی درخواست داده بود و درخواست هم تایید شده بود. اما دولت سقوط کرد و طالبان آمدند و همه چیز تعطیل شد.

با آمدن طالبان بسیاری از نوازندگان و از جمله خوشنواز هم خانه نشین شد. تا بیشتر از دو سال نتوانست دمبوره بنوازد. حتی در خانه اش هم نمی‌توانست بخواند. تا این که بالاخره تصمیم گرفت باید کاری بکند. درین دو سال او بیشتر شعر خواند. از جمله بیدل و مولانا خواند و اکنون دارد چند آهنگ جدید با شعرهای بیدل بیرون می‌دهد.

برای قسط چهارم پنج آهنگ در افغانستان تحت کنترل طالبان جایی نبود و او مجبور شد که به ایران برود. می‌گوید مجدداً چقدر بیچارگی آمده که یک هنرمند نتواند در کشور خودش، در بافت هنری و فرهنگی خودش آواز بخواند. «ما مجبور شدیم برای چهارم پنج آهنگ با گلوی پر از بغض مهاجر شویم. وقتی آهنگ و احساس از آن بافت اجتماعی اش جدا می‌شود قطعاً ضربه می‌بیند. ضمناً از لحاظ مالی هم برابرم سخت بود که فقط برای همین تعداد آهنگ سفر کنم.» دور هم که نرویم، تنها در همین بیست سال گذشته دمبوره بسیار سرکوب شده است. آن روزها بار بار در طویله شکستانه میشد و اکنون با نوک تفنگ طالب طرف است. به یکی همین صدای شیرینی که آزار کسش در پی نیست، زحمتی می‌کشد از مردم نادان که مپرس.

حافظ

در قرا و قصبات سرچنگل، خوشنواز دمبوره را در طویله یاد گرفت. آن روزها بسیاری از منتقدین محلی و ملاهای مدرسه فرصت نمی‌دادند که کسی دمبوره را در خانه و خیابان و مجالس یاد بگیرند. حتی یک‌بار یکی از سادات مدرسه‌ی ولیعصر که پنج‌شنبه‌ها به عنوان آخند و «جمعه‌خوان» به قریه‌ی خوشنواز و از قضا به خانه‌ی او رفته بود، وقتی که در داخل خانه صدای دمبوره را از طویله شنیده بود، در همان‌جا هم دمبوره‌ی او را شکستاند بود. هرچند که سیدآخند شرعاً صلاحیت فتوا نداشت اما در خصوص دمبوره بسیار آسان بود و به آسانی فتوا داده بود که صدای دمبوره حتی اگر از طویله هم بیاید حرام است.

نبی خوشنواز کوچک بود که به دمبوره علاقه پیدا کرد. از کودکی صدای بلند و مناسب داشت و آن روزهایی که چوپان گله‌ی گوسفندان پدرش بود در کوه و صحرا به قول محلی «بیت» می‌خواند. چنان که بعدها برای بسیاری از ما همان علاقمندی‌های کودکی سرنوشت‌ساز و مسیر شد، خوشنواز هم به همان مسیر شوق و ذوق کودکی رفت. این اشتیاق آن‌قدرها قوی بود که خوشنواز را از بسیاری کارهای دیگر باز داشت. از جمله او خیلی زود، از صنف پنجم، مکتب را ترک کرد و به دمبوره روی آورد.

در اکثر جوامع این‌قدر شور و اشتیاق بسیار قابل تحسین بوده است. اما خوشنواز به لحاظ این که علاقمند دمبوره بود، سراسر با مسیر پر از سنگ و سد روبرو بود. اگر دمبوره به لحاظ استقبال اجتماعی بررسی شود، شواهد زیادی در دست است که سراسر با مسیر زیرزمینی روبرو بوده است. اگر استثناها را جدا کنیم، لاقبل در اطراف که سنت و سرکوب حاکم است، دمبوره مدام به عنوان یک امر شرم‌آور، پنهانی، یاغی‌گری، سرکشی، نادانی، خیالات جوانی، کار خلاف شرع و چیزهای ازین قبیل به حساب می‌آمده است. کم خانواده‌ای بوده است که یا به لحاظ مردم‌داری و رعایت سنت‌های حاکم و یا هم به لحاظ دیدگاه شخصی دمبوره را سرکوب نکرده باشند. زیاد پیش نمی‌آمد که مردم به یک پسر دمبوره‌نوازشان افتخار کنند و از کار و هنر او با صدای بلند سخن بگویند. دختران که تا دیرها اجازه‌ی آوازخوانی نداشتند.

خوشنواز در هم‌چون یک جامعه‌ای که هنوز دمبوره حیات چوبین و شکننده داشت، دمبوره‌نواز شد. او مکتب را ترک کرد که هنرمند شود.

روایت خوشنواز از دمبوره و جایگاه اجتماعی آن بسیار غم‌انگیز است. خوشنواز متولد ناوه‌ی سفیدآب از مربوطات ولسوالی لعل و سرچنگل ولایت غور است. آن روزها فقط تعداد بسیار کمی از مردم، شاید از هر چندین قریه فقط

رنج پدری در اشک‌های یک قهرمان

The Father's Suffering In The Tears Of A Hero



By: Hafez
Translated by: Mohammad Sakhi Rezaies

In an interview with Ali reza Asahi, the program presenter asked him about the conditions of his life. Until that moment, he talked about his championships. But when he was asked about his economic condition, he was on the verge of tears. Two or three time He struggled to continue his conversation normally, but couldn't. He apologized the presenter and cried in front of the camera and on the stage.

At the time of crying, he ate his anger and talked about the bad condition of his life.

At the time of crying, he tried to manage his feeling and talk about the bad situation of his life. His eyes filled with tears, cut, with a pain that he did not want to tell in public, he talked about his children. He said about Kaihan and Arman that they did not have enough food to eat.

It could be seen in the color, face and language of his body that he is in difficulty, but he said with a suppressed grudge, «I ate in the other room. I am not with my children.» What he meant was that he could not eat a chicken breast, but his two sons eat bread and tea in front of his eyes.

The story of eating a chicken breast is very sad. The boys think their father is a hero while he is not. They think they will not remain hungry because they have a father. They think no one can oppress them because they have a father. They think they will not be belittled because they have a father. They think that their father has their backs. Taha Hossain, a famous and blind Egyptian writer, wrote in his memoirs his young daughter imagined her father as a hero for years in all her childhood games. The hero of any game she was not able to play. She thought if she could not escape, her father could. If she was not strong against her competitor, but her father was. If she can't see and notice many things, but her father could. But the poor girl did not know that while she imagined her father as a her, he has been a blind poor ma who has been scared in his loneliness room and sometimes he slept squatting and cried in silence.

As Taha Hussain's daughter, Asahi's sons may did not know about the Suppressed grudge of their father. They did not know how their father was sad while eating the breast of the chicken. Maybe they didn't know that their father was constantly paying back the price of the hero and that bread did not go down his throat every night.

But the father knew how painful it was. The night he ate the chicken breast, and his wife and children could not eat it, that breast of chicken became a grudge at his throat before the media.

Asahi was a world bodybuilding champion. He had raised up the flag of the country in the world bodybuilding championship for two times. He had also recently recognized an internationally coaching certificate from the World Bodybuilding Federation. The people of Kabul who had seen him said he was always singing a song with himself. He had studied Persian literature and was a skillful painter.

But among the vast amount of honor, he was also a huge amount of grudge and misery. He was an outstanding person that has been constantly discriminated and neglected. He was a diligent child and a self-made social hero who never had equal opportunities. To achieve one honor, he should have neglected all other ones. If he wanted to gain honor for his country, his family shall have stayed hungry. If he wanted to train the children of other people, his own children had no one to train them. If he wanted to be on media, a big grudge shall have been felt in his throat. If he wanted to improve the status of the country in the world, his children, Arman and Kaihan, shall have starved.

Explaining Asahi's pains is not an easy task for us, as we always care about the people after they are dead. We don't know how much Asahi was suffering. How much bread was stuck in his throat. How much he cried secretly and silently for his sons and family. But in his last words one can easily notice his pains were heavier than his strong and big body.

In a country and under a government that one can't talk about the ethnic and historical oppression and of the people who you can't talk about their differences and hypocrisy, Asa-

قهرمانی جهان به اهتزاز درآورده بود. جواز معلمی جهانی این رشته را نیز به دست آورده بود. کسانی که در کوچه‌های کابل او را دیده بودند، می‌گفتند که مدام با خودش آهنگ می‌خواند. دانش‌آموخته ادبیات فارسی و اهل نقاشی هم بود.

اما در میان حجم وسیع افتخار، او حجم عظیمی از بغض و بیچارگی هم بود. دانه‌ی درشت اجتماعی بود که مدام مورد تبعیض و بی‌توجهی قرار گرفته‌اند. فرزند کوشا و قهرمان خودساخته‌ی اجتماعی بود که هرگز فرصت‌های برابر نداشته‌اند. برای رسیدن به یک افتخار، از تمام دیگر مزایای زندگی باید می‌ماند. اگر می‌خواست برای کشور آبرو و عزت بخرد، خانواده‌اش گرسنه می‌ماند. اگر می‌خواست بچه‌های مردم را آموزش بدهد، بچه‌های خودش کسی را نداشتند. اگر می‌خواست در رسانه‌ها قهرمان ظاهر شود، بغض گلویش را می‌گرفت. اگر می‌خواست برای کشور و مردم جایگاه به دست آورده‌اش را حفظ کند، کیهان و آرمانش گرسنه می‌ماندند.

توضیح رنج و درد آساهی برای ما مردمی که همیشه بعد از مرگ از احوال هم‌دیگر خبر می‌شویم، کار آسانی نیست. چه می‌دانیم که آساهی چقدر رنج فروخورده داشت. چقدر نان در گلویش گیر کرده بود. چقدر برای پسران و خانواده‌اش پنهان و بی‌صدا گریه می‌کرده است. اما در صحبت‌های آخر او رنج پدری بسیار بیش‌تر از اندام درشت و انگشت‌نمای او به چشم می‌خورد.

آساهی در سرزمین و در حاکمیتی که نمی‌شد از ستم تاریخی و قومی و از مردمی که نمی‌شد از پراکندگی و تظاهر آنان صریح چیزی گفت، با اشک سخن می‌گفت. اشک او اما بسیار صریح‌تر، یادآور همان سخنان غم‌انگیز مایک تیسون، یکی دیگر از قهرمانان خودساخته و مورد تبعیض جهان است که به فرزندانش گفته بود «من قهرمان شدم تا آنان مجبور نباشند».

اما آساهی آن فرصت‌ها را نداشت. او پس از قهرمانی نیز دید که فرزندانش بار دیگر هنوز مجبورند و خودش نیز گرسنه‌تر شد.

علی‌رضا آساهی در سال ۱۳۵۲ خورشیدی در ایران متولد شد. خانواده‌ی او اصالتاً از کول‌پشته کابل بوده است. مکتب و دانشگاه را در ایران خواند و ورزش را هم در ایران شروع کرد. او ابتدا ورزش رزمی کاراته کار کرد، اما پس از مدتی به پرورش اندام رو آورد.

آساهی در سال‌های ۱۴۰۲ و ۱۴۰۳، دوبار قهرمان مسابقات قهرمانی پرورش اندام پیشکستوتان جهان شد و مدال طلای این مسابقات را دریافت کرد. اما در کنار قهرمانی، بیچارگی‌های زیادی کشید. در یک مصاحبه گفته بود که یک‌بار در یک تصادف ساختگی در کابل می‌خواست جانش را بگیرد، اما فقط پایش شکسته بود. سرانجام آساهی روز پنج‌شنبه، ۴ دلو ۱۴۰۳، به عمر ۵۱ سالگی در کابل از اثر سخته قلبی درگذشت.



hi talked about all of these with his tears. His tears, but much more clearly, are reminiscent of the same sad words of Mike Tyson, another self-made and discriminated world champion, who told his children, «I became a champion so they don't have to.»

But Asahi did not have such opportunities. Because he saw that even after he was a champion, his children again suffered hunger and he starved to death.

Ali Reza Asahi, a tow time world bodybuild-

حافظ

در یکی از مصاحبه‌های به‌جامانده از علی‌رضا آساهی، مجری از شرایط زندگی او می‌پرسد. تا آن لحظه او دارد از قهرمانی‌هایش قصه می‌کند. اما با سوالی که از وضعیت زندگی و شرایط اقتصادی او می‌شود، گلویش را بغض می‌گیرد. دو سه بار می‌خواهد صحبت‌هایش را به صورت عادی ادامه دهد، نمی‌شود. از مجری عذر می‌خواهد و در جلو دوربین و روی استیج گریه می‌کند.

در زمان گریه، هم بغضش را می‌خورد و هم از وضعیت بد زندگی‌اش می‌گوید. چشمانش پر از اشک شده، بریده‌بریده، با دردی که نمی‌خواهد در محضر عام بگوید، از فرزندانش می‌گوید. از کیهان و آرمان می‌گوید که در پیش چشمان پدرش نان شکم‌سیر ندارند. در رنگ و رخ و زبان بدن او دیده می‌شود که بسیار سخت است، اما با بغض فروخورده می‌گوید «من در اتاق دیگر غذا می‌خورم. پهلوی بچه‌هایم نیستم». منظورش این است که در گلویش نمی‌رود او سینه‌ی مرغ بخورد، دو پسر قد و نیم‌قدش اما در پیش چشمانش نان و چای بخورند. داستان خوردن سینه‌ی مرغی که او قصه می‌کند بسیار غم‌انگیز است. پسران، بی‌آن‌که پدرانشان قهرمان باشند، آنان را قهرمان تصور می‌کنند. فکر می‌کنند پدر دارند گرسنه نمی‌مانند. فکر می‌کنند پدر دارند مورد ستم قرار نمی‌گیرند. فکر می‌کنند پدر دارند خوار نمی‌شوند. فکر می‌کنند پدر دارند پشت‌شان پر اند.

طه حسین، ادیب سرشناس و نابینای مصری در کتاب خاطراتش نوشته بود که سال‌های سال دخترک خردسال او، در تمام بازی‌های کودکانه‌اش، پدرش را قهرمان تصور می‌کرده است. قهرمان هر چیزی که او خود بازی نمی‌توانسته است. فکر می‌کرده که اگر او نمی‌تواند فرار کند، پدرش می‌تواند. اگر او قوی و مقابل رقیب نیست، پدرش هست. اگر او بسیار چیزها را نمی‌بیند و متوجه نمی‌شود، پدرش می‌بیند. اما دخترک نمی‌دانسته در تمام سال‌هایی که پدرش را قهرمان تصور می‌کرده، او مرد نابینا و محتاجی بوده که شب‌های شب، در اتاق تنهایی‌اش از تاریکی می‌ترسیده و گاهی تمام شب چمباتمه می‌خوابیده و بی‌صدا گریه می‌کرده است.

هم‌چون دخترک طه حسین، پسران آساهی هم شاید از بغض فروخورده‌ی پدر چیزی نمی‌دانستند. شاید نمی‌دانستند که پدر قهرمان آنان چند گرم سینه‌ی مرغ را با اشک و آه می‌خورند. شاید نمی‌دانستند که پدر مدام تاوان قهرمانی پس می‌داد و هر شب نان در گلویش نمی‌رفت.

اما پدر می‌دانستند که چه می‌کشند. شبی که خود سینه‌ی مرغ می‌خورد و بچه‌ها و خانواده‌اش نه، بغضی می‌شد که فردا در رسانه گلوئی او را می‌گرفت.

آساهی قهرمان بدن‌سازی جهان بود. دوبار مدال قهرمانی گرفته بود و دوبار بیری ملی کشور را در سکوی

ing champion died on Thursday, 23 Jan, 2025, in Kabul.

The National Bodybuilding Federation of Afghanistan did not announce the cause of his death. But close sources to Asahi said he died due to a heart attack.

In 2023 and 2024, Alireza Asahi won the gold medal in bodybuilding and in the category of veterans in the world championships of this field.

درخواست بازداشت رهبر طالبان، ملا هبت‌الله: اهمیت ندارد فعالان حقوق بشر: پی‌گیری می‌کنیم

۴ دلو ۱۴۰۳ - ۲۳ جنوری ۲۰۲۵

جاده ابریشم: کریم خان، دادستان ارشد دادگاه کیفری بین‌المللی، روز پنج‌شنبه، ۴ دلو ۱۴۰۳.خ.خواستار صدور حکم بازداشت هبت‌الله آخوندزاده، رهبر طالبان و عبدالحکیم حقانی، رئیس دادگاه عالی این گروه شد. کریم خان گفته است که مطابق اساس‌نامه رم، رهبر طالبان و رئیس دادگاه این گروه به دلیل «آزار و تبعیض جنسیتی» مرتکب جنایت علیه بشریت شده و مسئولیت کیفری به عهده دارند.

به گفته کریم خان، طالبان از ۱۵ اگست سال ۲۰۲۱ میلادی تاکنون زنان را در سراسر افغانستان از حقوق اولیه بشری؛ از جمله محرومیت از حق تمامیت و استقلال جسمانی، حق آزادی رفت‌وآمد و بیان، حق دسترسی به آموزش، حق زندگی خصوصی و خانوادگی و حق آزادی تجمع، محروم کرده است.

علاوه بر آن طالبان مرتکب جنایاتی؛ مانند قتل، زندان، شکنجه، تجاوز جنسی، خشونت جنسی، اختطاف و سایر

دیدبان حقوق بشر:

دولت‌ها از مأموریت مستقل دادگاه لاهه حمایت کنند

۴ دلو ۱۴۰۳ - ۲۳ جنوری ۲۰۲۵

جاده ابریشم: سازمان دیدبان حقوق بشر، چهارم دلو ۱۴۰۳ و واکنش به درخواست حکم بازداشت رهبر طالبان و رئیس دادگاه عالی این گروه از سوی دادستان دادگاه لاهه، گفته است که این درخواست یک «مسیر ضروری برای دستیابی به اندکی پاسخ‌گویی» در افغانستان است.

لیز اونسون، مدیر عدالت بین‌المللی در سازمان دیدبان

ریچارد بنت:

«جنایات فاحش» طالبان پی‌گیری خواهد شد

۴ دلو ۱۴۰۳ - ۲۳ جنوری ۲۰۲۵

جاده ابریشم: ریچارد بنت، گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل متحد از درخواست صدور حکم بازداشت برای رهبر طالبان استقبال کرده و آن را گام مهم برای پاسخ‌گویی در افغانستان عنوان کرده است.

بنت روز پنج‌شنبه، ۴ دلو ۱۴۰۳.خ. در صفحه اکس خود گفته که درخواست بازداشت از سوی دادگاه بین‌المللی

نمایندگی افغانستان در سازمان ملل:

درخواست بازداشت رهبر طالبان گامی به سوی عدالت است

۴ دلو ۱۴۰۳ - ۲۴ جنوری ۲۰۲۵

جاده ابریشم: نمایندگی افغانستان در سازمان ملل شب پنج‌شنبه، ۴ دلو ۱۴۰۳.خ. در پیوند به درخواست صدور حکم بازداشت برای رهبر طالبان و رئیس دادگاه عالی این گروه از سوی دادستان دادگاه کیفری واکنش نشان داده است.

دفتر نمایندگی افغانستان در سازمان ملل، این درخواست را «یک گام تاریخی به سوی عدالت» عنوان کرده و با نشر اعلامیه‌ای گفته است: «این اقدام قاطع تأیید می‌کند که

سازمان عفو بین‌الملل: جامعه بین‌الملل آپارتاید جنسیتی را طبق

قوانین بین‌المللی به رسمیت بشناسد

۵ دلو ۱۴۰۳ - ۲۵ جنوری ۲۰۲۵

جاده ابریشم: سازمان عفو بین‌الملل درخواست صدور حکم بازداشت برای رهبر طالبان و رئیس دادگاه این گروه از سوی دادستان ارشد دادگاه کیفری بین‌المللی را گام «مهم» در راستای تأمین عدالت برای زنان افغانستان عنوان است. انکس کالامار، دبیرکل سازمان عفو بین‌الملل ضمن اینکه

طالبان درخواست دستگیری رهبر و قاضی القضات خود را

سیاسی خواند

۵ دلو ۱۴۰۳ - ۲۴ جنوری ۲۰۲۵

جاده ابریشم: اداره طالبان روز جمعه، ۵ دلو ۱۴۰۳.خ. در برابر درخواست بازداشت رهبر و قاضی القضات خود از سوی دادگاه لاهه، واکنش نشان داد و آن را با انگیزه سیاسی و «فاقد مبنای حقوقی عادلانه» خوانده است.

وزارت خارجه طالبان ضمن محکوم کردن اتهامات واردشده از سوی دادگاه کیفری بین‌المللی علیه سران این گروه، با نشر اعلامیه‌ای گفته است: «این دادگاه در حالی به سران این گروه اتهامات بی‌اساس وارد می‌کند که اکنون که صلح در افغانستان برقرار است، مردم تازه نفس راحتی می‌کشند، زندان‌های شخصی، آدم‌ربایی‌ها، جزایر قدرت جنگ‌سالاران و بسیاری از شرارت‌ها و اعمال غیرانسانی از بین رفته است.»

وزارت خارجه طالبان همچنین گفته جنایاتی که در بیست سال گذشته توسط نیروهای خارجی و متحدان داخلی آن‌ها در افغانستان انجام شده، از سوی دادگاه کیفری بین‌المللی نادیده گرفته شده است.

طالبان ضمن زیر سؤال بردن اعتبار دادگاه کیفری بین‌المللی گفته که این دادگاه در تلاش برای تحمیل تفسیر خاصی از حقوق بشر بر کل جهان و نادیده گرفتن ارزش‌های دینی و

طالبان دو فرد نظامی و یک ملکی را در دایکندی بازداشت کردند



جاده ابریشم: طالبان دو نظامی پیشین و همچنین پسر آمر پیشین اداره امنیت ملی ولسوالی میرامور این ولایت را بازداشت کرده‌اند.

منابع محلی در دایکندی، روز جمعه‌شنبه، ۱۲ دلو به جاده ابریشم گفتند که طالبان دو نظامی پیشین را به نام‌های محمدعلی توفان و محمدامین را از ولسوالی شارستان این ولایت بازداشت کردند.

منابع افزودند که طالبان این دو نظامی پیشین را روز چهارشنبه، ۱۰ دلو، هنگامی بازداشت کردند که آنان با مردم محل در حال کار

سرک ولسوالی‌های شارستان و میرامور بودند. همچنین منابع دیگری در دایکندی می‌گویند که استخبارات طالبان روز پنج‌شنبه، ۱۱ دلو صمد شیرزاد، پسر آمر پیشین اداره امنیت ملی ولسوالی میرامور این ولایت را از بازار «چراسک» ولسوالی شارستان بازداشت کرده‌اند.

منابع می‌گویند که غلام‌حسین ابراهیمی، پدر صمد شیرزاد پس از تسلط دوباره طالبان بر افغانستان، با خانواده‌اش به ایران مهاجرت کرد و اکنون در آن کشور به سر می‌برد. به گفته منابع، صمد شیرزاد در زمان جمهوریت دانشجو بوده است که هیچ‌گونه سابقه فعالیت در نیروهای امنیتی پیشین را نداشته است.

این اولین بار نیست که گروه طالبان بستگان نظامیان پیشین را در ولایت دایکندی بازداشت می‌کنند. طالبان به تاریخ ۱۳ اسد ۱۴۰۱.خ. محمد زابلی، نظامی در حکومت پیشین، را از منابع محلی در ولسوالی ناوه‌میش دایکندی بازداشت کرد و سپس به دار آویختند.

محمد زابلی، پس از سقوط جمهوری، به ایران فرار کرده بود؛ اما با شنیدن خبر بازداشت پسر ۱۰ ساله‌اش از سوی طالبان، به ناوه‌میش برمی‌گردد. طالبان وقتی از موضوع آگاه می‌شوند، خانه زابلی را محاصره کرده و پس از چندین ساعت درگیری، او را به زندان منتقل می‌کنند.

به تاریخ ۱۴۰۳/۱/۴.خ. عضو دیگری از نظامیان پیشین، به نام سید ظاهر هاشمی باشند منطقه برگر ولسوالی میرامور ولایت دایکندی نیز با فرستادن ویدئویی به تلویزیون افغانستان انترنشنال، از بازداشت برادرش توسط اداره محلی گروه طالبان در ولسوالی میرامور خبر داده بود. به گفته هاشمی، چندی قبل پدرم را بازداشت کرده و اکنون نیز برادرم را بازداشت کرده است. آن‌ها هرگز



سفر عراقچی به کابل، طالبان:

قصد آسیب رساندن به ایران را نداریم

۷ دلو ۱۴۰۳.خ.

مولوی امیرخان متقی، سرپرست وزارت خارجه طالبان به عراقچی وعده داده است که این گروه «امکانات فنی خود را بسیج خواهد کرد تا آب به سمت ایران هدایت شده و هدر نرود.»

گفته می‌شود که حدود ۱۵ تاجر ایرانی نیز در این سفر حضور داشته و طالبان از سرمایه‌گذاری ایران در افغانستان استقبال کرده است.

سفر یک مقام عالی‌رتبه ایران به کابل، زمانی صورت می‌گیرد که دادستان ارشد دادگاه کیفری بین‌المللی درخواست بازداشت رهبر (ملا هبت‌الله آخوندزاده) و قاضی القضات (عبدالحکیم حقانی) طالبان را به جرم «جنایت علیه بشریت» و «آزار جنسیتی» ارائه کرده است.

تلگراف:

پناهجویان بی‌سرنوشت افغانستان در بریتانیا پذیرفته نمی‌شود

۸ دلو ۱۴۰۳.خ. - ۲۷ جنوری ۲۰۲۵.

جاده ابریشم: بریتانیا درخواست پناهجویان بی‌سرنوشت افغانستان را که پس از توقف پروازها از سوی دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، در پاکستان بی‌سرنوشت مانده‌اند، رد کرده است.

روزنامه تلگراف روز (یکشنبه ۷ دلو) نوشته است که هزار و ۵۰۰ پناهجوی اهل افغانستان که اجازه ورود به آمریکا را دریافت نکرده‌اند، در بریتانیا نیز پذیرفته نشده‌اند. این پناهجویان افرادی هستند که ویزای مهاجرتی ویژه (اس‌آی‌وی) دارند و

فعالیت نظامی نداشته و ندارند. وی گفته بود: «من یک ماه قبل از سقوط به ولایت مزار تبدیل شدم که نرفتم، پس چطور می‌توانستم سلاح و تجهیزات، با طیاره از ولایت نیمروز به ولایت دایکندی انتقال بدهم؟»

هاشمی در ویدیوش گفته بود که پیش از سقوط نظام دست از وظیفه کشیده بوده و پس از سقوط نظام جمهوری هم به ایران مهاجرت کرده و مصروف کارهای ساختمانی است. ویدیویش را نیز از محل کارش، با همان لباس کارگری هم‌رسانی کرده بود. به گفته وی، او عضویت هیچ گروه مسلحی را ندارد، نه عضو جبهه مقاومت است و نه عضو جبهه آزادی‌خواه.

وی با یادآوری این نکته که اداره طالبان، فرمان عفو عمومی اعلام کرده بود، چگونه پس از این فرمان، هم‌چنان به آزار و اذیت اعضای نظام پیشین و یا خانواده‌ها و نزدیکان‌شان می‌پردازند، از مسئولان ولسوالی میرامور ولایت دایکندی، خواسته بود که خانواده او را آزار و اذیت نکنند.

سید ظاهر هاشمی، همچنین، در صحبتی با هفته‌نامه جاده ابریشم، گفت که طی دو سال اخیر، سه بار پدر و یک بار برادرم را بازداشت کرده است و از آن‌ها سلاح مطالبه کرده است. اکنون نیز تحت ضمانت آزاد شده‌اند.

داکتر سید رسول هاشمی و داکتر مهدوی هاشمی، به ترتیب پدر و برادر سید ظاهر هاشمی، هر دو دکترند و به شغل طبابت مصروفند.

به گفته منبع دیگری که نخواست از او نامی برده شود، چهار ماه پیش، در ماه میزان ۱۴۰۳.خ. خلیفه جمعه‌خان فرزند حاجی نایب، باشند منطقه سیاه‌دره برگر ولسوالی میرامور، یکی دیگر از نظامیان پیشین و باشند ولسوالی میرامور ولایت دایکندی را نیز بازداشت و شکنجه کرده

بود و از او نیز درخواست سلاح کرده بود. به گفته منبع، پلاستیک به سر جمعه‌خان داده و بین آب فرو می‌کرده است. همچنین، بالشت را بالای دهانش می‌گذاشته و نفسش را حبس می‌کرده تا آثار شکنجه بر جای نماند. سرانجام، با دریافت پول، او را دوباره رها کرده بود.

وی به هفته‌نامه جاده ابریشم افزود: «پنج ماه پیش در ماه اسد ۱۴۰۳.خ. اسد فرزند حاجی حسین تهره برگر ولسوالی میرامور را بازداشت کرده و به شدت لت‌وکوب و شکنجه کرده بود. او را هم با دریافت پول آزاد کرده بود.»



در بیست سال گذشته در افغانستان با نیروهای آمریکایی همکاری داشتند. پناهجویان اظهار نگرانی کرده و گفته‌اند که در صورت بازگشت به افغانستان، توسط گروه طالبان کشته می‌شوند.

طبق گزارش رسانه‌ها، آمریکا پس از خروج از افغانستان ۱۸۰ هزار شهروند افغانستان را اسکان داده است؛ اما با ورود دونالد ترامپ به کاخ سفید، سیاست مهاجرتی ایالات متحده نیز تغییر کرده است.

طالبان شرکت دختران در بورسیه‌های تحصیلی پاکستان را تکذیب کرد

۸ دلو ۱۴۰۳م. - ۲۷ جنوری ۲۰۲۵م.

جاده ابریشم: وزارت تحصیلات عالی طالبان، ادعای توافق مشروط این گروه با اعطای بورسیه‌های تحصیلی برای زنان و دختران افغانستان در دانشگاه‌های پاکستان را تکذیب کرده است.

ضیاءالله هاشمی، سخنگوی وزارت تحصیلات عالی این گروه، روز دوشنبه، ۸ دلو، با نشر اعلامیه‌ای در صفحه ایکس گفته است که «هیچ‌گونه توافقی با پاکستان یا سایر کشورها در زمینه بورسیه‌های تحصیلی دختران وجود ندارد.»

پیش از این محمدصادق، نماینده ویژه پاکستان در امور افغانستان با نشر تصاویری از دختران گفته بود که بیش از ۲۰ هزار نفر، شامل پنج هزار دختر، برای بورسیه‌های تحصیلی پاکستان ثبت‌نام کرده‌اند.

محمدصادق افزوده بود که از میان ۲۰ هزار دانشجوی به تعداد ۵۹۴۶ محصل در مقطع ماستری و ۶۱۶ محصل دیگر، از جمله دختران، برای تحصیلات طی درخواست داده‌اند. طالبان پس از تسلط خود بر افغانستان آموزش و تحصیل دختران را در داخل و خارج از کشور ممنوع کرده‌اند.

طالبان موی سر زنان را در کابل آتش زدند

سوزانده است.

محتسبان طالبان افزوده‌اند که این کار را در هماهنگی با مردم و به هدف رعایت موازین اسلامی انجام داده‌اند. طالبان ناختن موسیقی و فروش موی سر انسان را «خلاف شریعت» می‌دانند.

جاده ابریشم: طالبان موی سر زنان و ابزارهای موسیقی را به خاطر «حفظ ارزش‌های اسلامی و کرامت انسانی» آتش زدند.

ریاست امری‌معروف و نهی‌ازمنکر طالبان روز چهارشنبه، ۱۰ دلو، اعلام کرد که ۹۰۰ کیلوگرم موی زنانه و تعداد زیادی از ابزارهای موسیقی را در منطقه ده‌سبز کابل

۱۰ عضو یک خانواده در خوست تیرباران شدند

۱۰ دلو ۱۴۰۳خ.

جاده ابریشم: رسانه‌ها گزارش داده‌اند که افراد ناشناس در ولایت خوست، ۱۰ عضو یک خانواده را که شامل زنان و کودکان بوده، تیرباران کرده‌اند.

منابع محلی در خوست گفته‌اند که این حادثه شب سه‌شنبه، ۹ دلو، در منطقه «بخانه» ولسوالی علی‌شیر این ولایت رخ داده که در جمع آنان دو کودک و سه زن نیز دیده شده‌اند.

طالبان دو ملای دین را در کابل بازداشت کردند

۱۰ دلو ۱۴۰۳

جاده ابریشم: منابع محلی در کابل روز چهارشنبه، ۱۰ دلو، گفته‌اند که طالبان دو ملای دین را که منتقد این گروه بودند، بازداشت کرده‌اند.

دو ملای دین به نام‌های محمود حسن و عبدالقادر قانت، طالبان را به انحصار قدرت متهم کرده و گفته‌اند که علاوه بر مولوی ملاهیب‌الله، تنها دوازده وزیر در کابینه این گروه از ولایت قندهار حضور دارند.

به تاریخ ۸ دلو سال جاری، نشست خبری «شورای حمایت از ارزش‌های جهادی و اسلامی» در کابل برگزار شد که در آن زنان نیز اشتراک داشتند.

فعالیت ۵۰ موسسه‌ی امدادرسان در افغانستان متوقف شد

۱۰ دلو ۱۴۰۳

جاده ابریشم: در پی تعلیق کمک‌های نقدی آمریکا به افغانستان، نرخ دالر افزایش یافت و دست‌کم ۵۰ موسسه امدادرسان فعالیت خود را در این کشور متوقف کرده است.

عبداللطیف نظری، معاون وزارت اقتصاد طالبان روز (چهارشنبه، ۱۰ دلو) به رسانه‌ها گفته است که این موسسات در ۲۸ ولایت کشور، در بخش‌های مبارزه با حوادث، مصونیت اجتماعی، صحت، زراعت، آموزش و زیربناها فعالیت داشتند.

معاون وزارت اقتصاد طالبان از جامعه‌ی جهانی انتقاد کرده و گفته است که کمک‌ها را «سیاسی» نسازند و این کمک‌ها «واقعا بشردوستانه» باشد.

دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، کمک‌های نقدی به افغانستان را برای سه ماه تعلیق کرده که باعث افزایش نرخ دالر و بلند رفتن مواد غذایی شده است.

معین وزارت داخله طالبان:

می‌توانیم با ۵۰۰ روپیه پاکستانی در خارج از مرزهای افغانستان مخالفین خود را بکشیم

۸ دلو ۱۴۰۳خ.

جاده ابریشم: یک مقام امنیتی گروه طالبان، مخالفین خود را در خارج از کشور تهدید به مرگ کرده است.

محمدنبی عمری، معین وزارت داخله این گروه روز (یکشنبه ۸ دلو) در مراسم فارغان یک «مدرسه جهادی» در خوست گفته است که اگر خواسته باشند، مخالفین خود را در خارج از کشور با ۵۰۰ روپیه پاکستانی می‌کشند.

معین وزارت داخله طالبان از کسی نام نبرده؛ اما گفته است: «برخی در کشورهای همسایه افغانستان ادعا کرده‌اند که طالبان افغانستان برای کشتن آن‌ها پنجاه هزار دالر تعیین کرده است.»

قبل از این، سعید خوستی، سخنگوی پیشین وزارت امور داخله طالبان نیز مخالفان این گروه را در داخل و خارج از افغانستان، به مرگ تهدید کرده بود.



خوستی گفته بود: «فراری‌ها را یکی یکی با چاقو بکشید. اگر کسی علیه کشور موعظه کرد، بروید آن‌ها را بکشید. آن‌ها حیوانات بسیار بی‌رحم و وحشتناکی هستند.» او از نفوذ طالبان در کشورهای غربی نیز پرده برداشته و افزوده بود: «ما صدها داوطلب در اروپا و آمریکا داریم. آن‌ها فقط انسجام و رهبری می‌خواهند.»

فیسبوک:

آتش زدن ۹۰۰ کیلو موی زنان، برای حفظ کرامت اسلام!

سایمه سلطانی، نویسنده و فعال حقوق بشر



امیدوارم حداقل تعدادی از زنان چشم باز کنند و بی‌پذیرند میان کرامت اسلام و مردان با تحقیر، تبعیض، فرودستی و بالاخره سلاخی زنان ارتباطی مستقیمی برقرار است. چهارده صد سال است زنان با پذیرفتن تقدس ستم جنسیتی اسلامی تاوان حرمت و بزرگی اسلام را می‌دهند. برای رسیدن به حقوق، آزادی و یک زندگی انسانی، زنان گزینه‌ی ندارند مگر اینکه در قدم اول جهت مبارزه علیه طالب را به سوی اسلام تغییر دهند. زیرا ممکن است طالب برود ولی نفس رویکرد زن‌ستیزانه اسلامی طالب در نقش یک حکومت اسلامی دیگر ظهور خواهد کرد. حتی اگر همان جمهوریت وارداتی دیروزی هم دوباره برقرار شود، وضعیت زنان تغییر چندانی نخواهد کرد. بازهم اسلام در چارچوب دموکراسی خودش را علیه زنان مسلط خواهد کرد؛ حقوق زنان در چارچوب شریعت تعیین خواهد شد و مهم‌تر اینکه منبع رویه‌های قضایی محاکم، شریعت اسلامی خواهد بود. اگر در امارت اسلامی امر به معروف و نهی از منکر پوشش، رفتار، صدا، و حضور زنان را در جامعه و خانه‌ها تحت بررسی قرار می‌دهد، در جمهوریت این نقش را چندین بخش از جمله وزارت اطلاعات و فرهنگ، جامعه اسلامی، دانشکده‌های شرعیات به ویژه دانشکده شرعیات دانشگاه کابل، پارلمان و... پیش می‌بردند. وزارت اطلاعات و فرهنگ بارها بر حجاب و پوشش زنان خبرنگار مکتوب صادر نمود که باید حجاب اسلامی را مدنظر گیرند. فرخنده از سوی جامعه اسلامی با شور شعار الله اکبر سلاخی و خاکستر شد. این دانشکده شرعیات کابل بود که برای بستن و بدنام کردن پناهگاه‌های

قانونی زنان از جمله خانه‌های امن، تظاهرات وحشیانه‌ی در جاده‌های کابل راه‌انداختند تا مسیرهای فرار موقتی زنان از احکام اسلامی همچون ازدواج اجباری و خشونت خانوادگی را بگیرند. این دانشکده شرعیات هرات بود که علیه تصویب قانون منع خشونت علیه زنان تظاهراتی راه‌انداخت که قوانین غربی حفاظت از زنان را نمی‌خواهیم چون قرآن و شریعت را داریم. این مجلس نمایندگان بود که دو دهه در برابر تصویب منع خشونت علیه زنان مقاومت کرد و اجازه نداد خشونت علیه زنان جرم‌انگاری شود. نادیده گرفتن احکام ضد زن اسلام و اسلام‌گرایان در جمهوریت باعث شد به نسخه‌ی اصلی حکومت اسلامی برسیم و اینکه تعدادی هنوز برای بازگشت به آن دور را حسرت می‌خورند، قابل تعجب است.

گیسوان من نماد زیبایی، هویت زنانه‌گی و آزادی من است!

صابره اکبری، عضو رهبری جنبش زنان عدالت‌خواه افغانستان



نشان دهیم، حق مسلم ماست. هرگونه تلاش برای سرکوب این آزادی‌ها نه تنها مغایر با اصول انسانی و اخلاقی است، بلکه نقض حقوق بنیادین انسان‌ها محسوب می‌شود. باید ایستاد، باید مقاومت کرد و نباید اجازه داد که هیچ ایدئولوژی یا گروهی، زیبایی و کرامت انسانی ما را به بازی بگیرد.

#گیسوان آزاد

این تنها یک ویژگی ظاهری نیست؛ بلکه نمایانگر شخصیت، داستان زندگی و آزادی من در انتخاب‌های شخصی‌ام است. هیچ‌کس، نه طالبان و نه هیچ قدرت دیگری، حق ندارد به کرامت انسانی من یا هیچ زن دیگری تعرض کند. هر فردی باید حق داشته باشد که بدون ترس از خشونت و سرکوب، خود را بی‌هیچ محدودیتی ابراز کند.

این که ما به عنوان انسان‌ها بتوانیم از هویت خود محافظت کنیم و آن را با افتخار

می‌گویید برای حفاظت از اسلام، موی زنان را به آتش کشیده‌اند!؟

مرضیه وزیر محمدی، عضو جنبش زنان عدالت‌خواه افغانستان



نمی‌تواند شکوه‌شان را خاموش کند.

بگذار بسوزانند، بگذار خاکستر کنند، اما نخواهند توانست روح آزادی را به بند کشند!

#گیسوان آزاد

#عدالت برای زنان افغانستان
فاطمه اعتمادی، عضو رهبری جنبش زنان عدالت‌خواه افغانستان:

من اختیار موهایم را دارم! به دفاع ازموهای سوختانده شده‌ی زنان، پروفایلم بدون چادر انتخاب کردم.
#گیسوان آزاد

عارفه رضایی، عضو رهبری جنبش زنان عدالت‌خواه افغانستان:

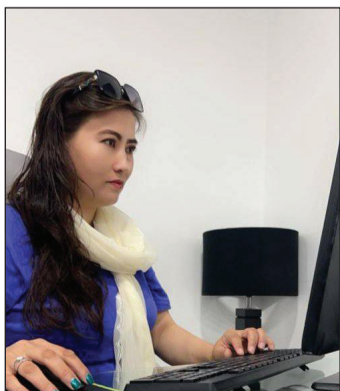
گیسو، همچون موجی نرم و رها در باد، راز زیبایی و لطافت را در خود نهفته دارد. گاه چون رودخانه‌ای آرام، نوازشگر نگاه‌هاست و گاه چون شعله‌ای سرکش، گاهی روحی آزاد و پر غرور را به تصویر می‌کشد.

#موی زن هویت اوست

#گیسوان آزاد

صالحه اکبری، عضو رهبری جنبش زنان عدالت‌خواه افغانستان:

گیسوئی که می‌سوزد، کرامتی که خاکستر می‌شود. موی من هویتم است.



فاطمه اعتمادی



عارفه رضایی



صالحه اکبری



رنج پدری در اشک‌های یک قهرمان

- در صفحه ۱۳ -

جاده ابریشم

Editor-in-Chief: Mohammad Jan Ahmady
Email: info@jade-abresham.com
Chief in Editor: khaliq Ebrahimi
Email: khaliq.ebrahimi@gmail.com
Literature & Art: Esmat Altaf
Society & Politics: Ruhullah Kazemi, PHD in Islamic Philosophy

literature: Asmat Eltaf
English Section Senior Editor: Mohammad Sakhi Rezaie
Designer: Musa Atbin
Email: m.alive745@gmail.com
Women section: Adela Azin Nazari, Benazir Taherian

مترجم انگلیسی: محمد سخی رضایی
صفحه آرا: موسی آتبین
زنان: عادلہ آذین نظری

صاحب امتیاز و مدیر مسوول: محمد جان احمدی
ایمیل: info@jade-abresham.com
سر دبیر: خالق ابراهیمی
ادبیات و هنر: عصمت الطاف
جامعه و سیاست: دکتر روح الله کاظمی